**به نام خدا**

**خلاصه جلد اول کتاب مبانی سیاستگذاری عمومی و تحلیل سیاست ها**

**نویسنده: پارسونز**

**ترجمه: ملک محمدی**

**خلاصه کنندگان: صادق سلمانی – توحید جعفر پور**

فراتحلیل، فعالیتی است در زمینه عمل تحلیل کردن. به بیانی دیگر، فراتحلیل درباره فهم این موضوع است که تحلیل سیاستگذاری عمومی به کمک استعاره‌ها صورت می‌گیرد؛ یعنی تحلیل ما بر پایه توصیف یک شیء در قالب واژگان شیء دیگری بنا می‌شود. سیاستگذاری عمومی، همچون دیگر اشکال تحلیل سیاسی، از استعاره‌ها یا مدل‌ها، همچون ابزاری برای کشف «ناشناخته ها» (لاندو؛ 1961، ص 353) و جهان احتمالاً غیرقابل شناخت سیاست بهره می‌جوید. از نگاه لاندو، انتخاب، میان بودن یا نبودن مدل‌ها نیست، بلکه استفاده‌ای باز و «سالم» با هدف شکل دادن به نوعی آگاهی انتقادی از فرضیه‌ها، ریشه‌ها و معانی آنهاست.

«سیاستگذاری عمومی» در زمینه حوزه هایی است که به «عموم» اختصاص دارد. اندیشه سیاستگذاری عمومی، با این پیش فرض آغاز می‌شود که حوزه یا عرصه‌ای از زندگی وجود دارد که خصوصی یا کاملا فردی نیست. بلکه حالتی مشترک دارد. اصطلاح «عموم» شامل آن بعد از فعالیت‌های انسان می‌شود که نیازمند تنظیم یا دخالت دولت یا جامعه بوده و عملی مشترک است.

**تفاوت‌های میان بخش‌های عمومی و خصوصی چیست؟**

دبلیو.اف.بابر (در: ماسی؛ 1993 ص 15) عقیده دارد که بخش عمومی با ده تفاوت کلیدی از بخش خصوصی متمایز می‌شود:

* بخش عمومی، با کارهایی پیچیده تر و مبهم تر روبه روست.
* بخش عمومی، در اجرای تصمیماتش با مسائل بیشتری روبه روست.
* بخش عمومی، افرادی بیشتر با گستره‌ای وسیع تر از انگیزه‌ها را به کار می‌گیرد.
* بخش عمومی، حفظ فرصت‌ها و توانایی‌ها را بیشتر در نظر می‌گیرد.
* بخش عمومی، جبران ناکامی بازار را بیشتر در نظر دارد.
* بخش عمومی، در فعالیت هایی با معاونی نمادین بزرگتر وارد می‌شود.
* بخش عمومی، استانداردهای تعهد و تطابق با قانون سخت تری را اعمال می‌کند.
* بخش عمومی، فرصت بیشتری برای پاسخ دادن به مقولات مربوط به انصاف دارد.
* بخش عمومی، باید در راه منافع عمومی عمل کرده یا نشان دهد که چنین می‌کند.
* بخش عمومی، باید حداقلی از حمایت عمومی را، بیش از آن چه در فعالیت خصوصی نیاز است، دارا باشد.

این تمرکز بر روی ویژگی «انتفاع» در بخش عموی و بخش‌های «غیرانتفاعی» مانند مدارس، دانشگاه‌ها، سازمان داوطلبانه، بیمارستان‌ها و غیره، آنتونی و هرتزلی را به این نتیجه رساند که مرز میان این حوزه چنین است: «در سازمان‌های غیرانتفاعی، تصمیماتی که مدیریت می‌گیرد، با هدف دستیابی به بهترین خدمات ممکن در چارچوب منابع در دسترس انجام می‌شود و میزان موفقیت نیز پیش از هر چیز این گونه سنجیده می‌شود که سازمان‌ها چه میزانی از خدمات رسانی و با چه کیفیتی عرضه کرده اند». (آنتونی و هرتزلینگر؛ 1980 ص 31). بدین ترتیب، ملاک اندازه گیری بخش‌های غیرانتفاعی، نه منفعت مالی، بلکه رفاه اجتماعی است. نویسندگان یاد شده، ویژگی‌های بخش غیرانتفاعی را چنین بیان می‌کنند:

* نبود یک مقیاس انتفاعی
* تمایل سازمان‌ها به خدماتی بودن
* فشار بیشتر بر روی اهداف و راهبردهایی که می‌توانند آنها را به دست آورند
* وابستگی بیشتر به مشتریان در مورد منابع مالی
* تسلط بیشتر حرفه ای‌ها در آنها
* حسابرسی در آنها که متفاوت از یک سازمان خصوصی یا انتفاعی است
* مدیریت ارشد در آنها فاقد مسوولیت‌های مشابه با پاداش‌های مالی مشابه است
* حسابرسی در سازمان‌های بخش عمومی نسبت به حوزه‌های انتخابیه و فرآیند سیاسی
* نداشتن سنتی برای کنترل مدیریت.

آنانی که مجریان خدمات عمومی هستند، از نظر حرفه‌ای مسوولند که آن چه را برعهده دارند، یا بهترین استانداردهای خدماتی ممکن و در چارچوب میزان منابع موجود، به انجام رسانند و این، همان چیزی است که کارکنان شهری در پی انجام آن هستند.

به بیانی کلی، می‌توان گفت که انتخاب‌های عمومی، قطعاً با تصمیمات مربوط به «کالاهای عمومی و خصوصی» مرتبط می‌شوند؛ برای مثال در برخی کشورها، سیاست‌های بهداشتی در یک عرصه عمومی گسترده، یعنی جایی که مراقبت‌های بهداشتی برای همه شهروندان قابل دسترسی است، تحقق می‌یابد، در حالی که در کشورهای دیگر، سیاست‌های یادشده در چارچوب مراقبت‌های بهداشتی خصوصی و بیمه‌های درمانی فردی وجود دارند.

فمنیست‌ها بر این باورند که ساختاربندی لیبرالیسم در چی نوعی پدرسالاری و همچنین روابط طبقاتی، پدید آمده و مرزبندی میان خصوصی و عمومی، موضوع زنان را نسبت به مردان در نظمی به ظاهر عمومی، مساوات طلب و فردگرا، مبهم رها کرده است. (صص 3-281).

هاگ وود و گان (1984 صص 19-13) ده مورد از کاربرد واژه سیاست را در این معنای جدید برشمرده اند:

* برچسبی برای حوزه‌ای از فعالیت
* بیان هدفی کلی یا حالتی مطلوب از امور
* پیشنهادهایی ویژه
* تصمیمات دولت
* یک برنامه
* خروجی
* نتیجه
* یک نظریه یا مدل
* یک فرآیند

سیاست، آن چه را انجام شده و آن چه را می‌بایست انجام می‌شد پیش رو قرار می‌دهد. یک سیاست، عرضه کننده نوعی نظریه است که براساس آن، ادعایی برای مشروعیت شکل می‌گیرد.

3-1- توسعه رویکرد سیاست ]خط مشی[

توسعه تحلیل سیاست‌ها باید در بافت عقلانیت سیاست و حکومت به مثابه یک فعالیت «سیاستگذاری» جای داده شود. ظهور روش‌های علوم تجربی، یک چارچوب اساسی به وجود آورد که از خلال آن، مطالعه جامعه و «اداره امور عمومی» در سده‌های نوزدهم و بیستم رشد یافت. ترودی میلر در این زمینه عقیده دارد:

«دانش تجربی که ]حوزه[ غالب در بیشتر سال‌های سده بیستم بود، رویکرد خود را به اداره امور عمومی و علوم سیاسی عرضه می‌نماید ... فرضیه‌های ضمنی این رویکرد طبیعت محور عبارتند از: 1- قوانین حاکم بر رفتار انسان، مستقل از کنترل انسان هستند. 2- واحدهای تحلیل در نظام‌های اجتماعی در طی زمان و مکان، بسیار شبیه یکدیگرند. روش‌های کمّی متعارف در علوم اجتماعی، بازتاب دهنده این فرضیه‌های تجربی ضمنی هستند.»

**لاسول و اندیشه علوم سیاستگذاری و نقش تحلیلگر سیاست ها**

علوم سیاستگذاری شامل این موارد است:

1. روش هایی که به کمک آنها، فرایند سیاستگذاری بررسی می‌شود،
2. نتایج مطالعه سیاست، و
3. یافته‌های این رشته که مهمترین نقش را نیازهای هوش و دانایی در زمان ما ایفا می‌کنند. (لاسول؛ 1951 ص 4).

مقاله لاسول درخصوص موقعیت علوم سیاستگذاری، در سال 1970 در اولین شماره مجله علوم سیاستگذاری به چاپ رسید. در این مقاله، او به طرح دانش فرآیند سیاستگذاری و دانش در فرآیند سیاستگذاری پرداخت و وجه تمایز علوم سیاستگذاری را مساله – محور بودن آن دانست. این تمرکز بر روی مساله، بدین معناست که موضوع، چند رشته‌ای است و شامل ترکیبی از آرا و فنون است. آن چه را یک دانشمند حوزه سیاستگذاری در کار تحلیل یک مساله وارد می‌کند، خلاقیتی است که در آن، نوعی «بازچینی خلاق» و بزرگنمایی یک نقشه مفهومی که مساله را توصیف می‌کند، به چشم می‌خورد.

بنابراین، علوم سیاستگذاری دارای این ویژگی هاست:

* زمینه ای
* چند روشی
* مساله – محور

علوم سیاستگذاری خیلی زود به دو رویکرد اصلی اصلی تقسیم شد که به گفته لاسول می‌توان آنها را در دو اصطلاح دانش در فرآیند سیاستگذاری و دانش فرآیند سیاستگذاری، تعریف کرد: (لاسول، 1970):

* **«تحلیل سیاست ها»:** به دانش موجود در فرآیند سیاستگذاری و ]دانش[ برای این فرآیند می‌پردازد.
* **«تحلیل فرآیند سیاستگذاری»:** به دانش درخصوص شکل گیری و اجرای سیاستگذاری عمومی می‌پردازد.

تمرکز بر روی سیاستگذاری در علوم سیاسی، با کارهای چهار نفر گره خورده است: هارولدلاسول، هربرت سیمون، چارلز لیندبلوم و دیوی ایستن.

در این میان، احتمالا لاسول، روح فعال و برجسته‌ای است که در پشت سر رشد رویکرد سیاستگذاری وجود دارد. نوشته‌های او در مورد سیاستگذاری عمومی به دهه 1930 باز می‌گردد. در آن زمان ، برخورد او با مسایل و بر گرفتن رویکردی چند رشته‌ای، نتیجه الهام گرفتن او از مکتب شیکاگو بود؛ برای مثال او در دهه 1940، اولین گام برای ایجاد « اتاق اندیشه» یعنی کمیسیون سیاستگذاری آمریکا را برداشت که هدف آن «پر کردن شکاف میان دانش و سیاستگذاری» از راه ایجاد یک گفتگو میان دانشمندان علوم اجتماعی، بازرگانان و سیاستگذاران بود. (جی. ای. اسمیت؛ 1991؛105). او همچنین با یکی از مهمترین «اتاق‌های اندیشه» یعنی گروه راندد از نخستین تلاشگران برای ساخت مجموعه‌ای از «مراحل»، در فرآیند سیاستگذاری عمومی بود.

از دیگر سوی مشارکت هربرت سیمون در پیشبرد رویکرد سیاستگذاری، بی شک از هر نظریه پرداز دیگری به مراتب فراگیرتر بوده است. توجه او به تعمیم سازی انسان بر اندیشه عقلانیت «مقید» اما قابل پیشرفت استوار است. او این موضوع را در وادی نظر و عمل به پژوهش درآورده است. اندیشه سیمون درخصوص آزمون ]فرآیند[ تعمیم سازی در قالب مراحل عقلانی به دنبال هم – شامل طراحی و انتخاب – عاملی محورین از تحلیل سیاست‌ها را شکل داده است.

سومین فرد کلیدی که در پیشرفت تحلیل سیاست‌ها با نگاه «فرآیند» سیاستگذاری، مشارکت نمود، چارلز لیندبلوم است که دفاعش از جایگزین رویکرد عقلانی سیمون با نام «افزایش گرایی» معروف است. مقاله او با عنوان «دانشی از خلال آشفتگی» است که در سال 1959 منتشر شد، متنی کلاسیک در نوشته‌های مربوط به مطالعات سیاستگذاری است. این مقاله، احتمالاً مهم ترین مشارکت در شکل گیری یک نظریه درخصوص فرآیند سیاستگذاری محسوب می‌شود.

لیندبلوم در حالی که بر مدل «عقلانی» سیمون و دیگران انتقاد وارد می‌کرد، این عقیده را که اندیشیدن در قالب واژگان «مراحل» یا روابط «کارکردی» دارای ارزشی واقعی در مطالعه فرآیند سیاستگذاری است، رد کرد. به باور لیندبلوم مدل هایی که از ]عقاید[ لاسول، سیمون و ایستن الهام گرفته اند، الگوهایی گمراه کننده بودند؛ در عوض، او مدلی مطرح ساخت (1968) که از قدرت و تعامل میان دوره‌ها و مراحل بحث می‌کرد. او در آخرین چاپ کتاب خود در مورد فرآیند سیاستگذاری چنین می‌گوید: «گام‌های عمدی و منظم ... چگونگی کارکرد فرآیند سیاستگذاری را با دقت به نمایش می‌گذارد. در مقابل باید گفت سیاستگذاری، یک فرآیند پیچیده تعاملی بدون آغاز و انجام است».

**چارچوب لیندبلوم**

* محدودیت تحلیل فرآیند سیاستگذاری چه چیزهایی است؟
* نقش تحلیل در دموکراسی چیست؟
* دولت متعارف و سیاست و سیاستگذاری:

تأثیر رأی دادن.

تأثیر کارگزاران انتخاب شده.

دیوان سالاری و سیاستگذاری.

گروه‌های ذی نفع و سیاستگذاری.

* تأثیرات گسترده تر:

نقش تجارت.

نابرابری سیاسی.

تحقیق نادرست.

چگونه سیاستگذاری پیشرفت می‌کند (با توجه به موارد فوق)؟

یادداشت ها:

محیط درون اجتماعی: محیط برون – اجتماعی

⚫نظام بوم شناختی ⚫ نظام سیاست بین‌المللی

⚫نظام زیست شناختی ⚫نظام بوم شناختی بین‌الملل

⚫نظام شخصیتی ⚫ نظام اجتماعی بین‌المللی

⚫نظام اجتماعی

مهم‌ترین ویژگی‌های مدل ایستنی، نگاه به فرآیند سیاستگذاری در قالب واژه‌های زیر است:

«ورودی‌های دریافتی در شکل جریان هایی از محیط که از کانال‌های ورودی واسط (احزاب، رسانه‌ها، گروه‌های ذی نفع) عبور می‌کنند؛ تقاضاهای درون نظام سیاسی (درون ریزها) و تبدیل آنها به خروجی‌ها و نتایج سیاست ها»

برخی از حوزه‌های کلیدی سیاستگذاری شامل این موارد است:

بهداشت

حمل و نقل

آموزش

محیط زیست

سیاست‌های اجتماعی

مسکن

سیاست‌های اقتصادی

نژاد

برنامه‌ریزی شهری

در درون هر یک از حوزه‌های پیش گفته، شبکه‌ها و اجتماعات تحقیقاتی تخصیص یافته‌ای وجود دارد که به مسائل و سیاست‌ها می‌پردازند و از اندیشه‌های خود دفاع می‌کنند.

**5-1- گونه‌های چارچوب‌های تحلیلی**

**استفاده از «چارچوب ها»**

تفکر مربوط به اندیشیدن در قالب «چارچوب ها» که «گفت و گوی» تحلیلی را ساختاربندی کرده و پدید می‌آورد، در دهه‌های 1970 و 1980 مورد استفاده قرار گرفت. چارچوب‌ها در واقع اشکالی از سازماندهی مسائل در نظر گرفته می‌شوند که به آنها شکل و انسجام می‌بخشند. چارچوب، در معنای ترسیم مرز در اطراف واقعیتی است که به صورت مشترک در اختیار یک گروه یا یک اجتماع قرار دارد. ممکن است در درون یک چارچوب، منازعه نیز صورت پذیرد. زمانی که ما از سیاستگذاری عمومی سخن می‌گوییم، باید بدانیم چگونه چارچوب‌های مختلف تحلیل، به توصیف مسائل و گفت و گو درباره آن می‌پردازند و چگونه این چارچوب‌ها به یکدیگر برخورد می‌کنند، به یکدیگر می‌گرایند یا تغییر می‌نمایند.

در یکی از طبقه بندی‌های روشن در این حوزه، بارو و دریزک (1987)، چنین پیشنهاد می‌کنند که تحلیل سیاست‌ها از پنج حوزه معروف تحلیل تشکیل می‌شود:

* اقتصاد رفاهی
* انتخاب عمومی
* ساختار اجتماعی
* پردازش اطلاعات
* فلسفه سیاسی

اقتصاد رفاهی و انتخاب عمومی، چارچوب هایی برگرفته از دانش اقتصاد هستند. ساختار اجتماعی از جامعه شناسی برآمده است. پردازش اطلاعات که رشته‌های بسیاری را در خود جای می‌دهد شامل روان‌شناسی، رفتار سازمانی، هوش مصنوعی و علوم اطلاعاتی است. فلسفه سیاسی نیز شامل حوزه‌ای گسترده از دانش‌های مفید مانند فلسفه هنجاری و اخلاقی و همچنین روش شناسی است.

**اقتصاد رفاهی**

اقتصاد رفاهی، نقطه مهمی از تحلیل سیاست‌ها را در فرآیند سیاستگذاری و برای آن تشکیل می‌دهد. اقتصاد رفاهی به شکلی گسترده در کاربست نظریه‌ها و مدل‌های اقتصاد رفاهی وارد می‌شود، تا میزان عقلانیت و کارآمدی تصمیم گیری را افزایش بخشد.

**انتخاب عمومی**

انتخاب عمومی را می‌توان تحت عنوان اقتصاد تصمیم گیری غیر بازاری یا فقط کاربرد علم اقتصاد در علم سیاسی تعریف کرد. موضوع انتخاب عمومی همان موضوع علوم سیاسی است؛ نظریه دولت، قواعد رأی دهندگی، رفتار رأی دهندگان، دیوان سالاری و غیره، اما روش شناسی انتخاب عمومی، همانند روش شناسی علم اقتصاد است.

نهادگرایی اقتصادی یا «نهادگرایی نوین» که در مورد تحلیل بازار، رفتار سازمانی و توسعه است و در قالب اصطلاحات انتخاب‌های عقلانی و نظریه‌های اقتصادی این حوزه مطرح می‌شود، از دیگر موارد بسیار نزدیک به رویکرد انتخاب عمومی است.

**ساختار اجتماعی**

رویکردهای ساختار اجتماعی شامل تحلیل سیاستگذاری عمومی در قالب نظریه جامعه شناختی است.

رویکرد «چرخه حیات» درخصوص مسائل اجتماعی نیز منبع مهمی از مدل «مرحله گرایی» فرآیند سیاستگذاری را تشکیل می‌دهد (ن.ک فولر و میرز، 1941). جامعه شناسان سهم بزرگی را در فهم ما از قدرت در جامعه (3-3)، از سازمان‌ها (2-6-3، 7-3-4)، از نهادها (6-11-2) و از جامعه شناسی آگاهی (1-2-2) به خود اختصاص می‌دهند. در سطحی وسیع تر، جامعه شناسی «کارکردگرا» (پارسونز، 1937، 1951)، دارای تأثیری غالب بر رویکرد «سیستمی» در مطالعه فرآیند سیاستگذاری بوده است (مثلا: ایستن 1953، 1965؛ آلموند و پاول 1966). تأثیر رویکردهای جامعه شناختی در سطح سیاستگذاری به صورت تأثیر «مستقیم» و «غیرمستقیم» زیاد بوده است. (پولمر، 1990).

**پردازش اطلاعات**

این چارچوب احتمالاً متنوع ترین چارچوب در میان تمام چارچوب‌های تحلیلی است. تحلیلگرانی که با این چارچوب کار می‌کنند: «در این که چگونه افراد و سازمان ها.... به قضاوت، انتخاب، ارتباط با اطلاعات و حل مسائل دست می‌یابند، منفعتی مشترک دارند». (بارو و دریزک 1987؛ 83). رویکردهای مورد استفاده این چارچوب شامل اینهاست:

* روان‌شناسی شناختی
* روان‌شناسی اجتماعی
* دانش تصمیم گیری
* دانش اطلاعات ]علوم اطلاعاتی[
* هوش مصنوعی
* رفتار سازمانی

**روان‌شناسی و تحلیل سیاست ها**

سهم روان‌شناسی در علوم سیاستگذاری چشمگیر و تا حدودی تحت شعاع اقتصاد، به ویژه نظریه انتخاب عمومی بوده است. لاسول اولین کسی بود که به شکلی سامانمند، روان‌شناسی و تحلیل روانی را در مطالعه سیاست به کار گرفت. برای مثال، او در دهه 1930 چنین می‌گوید:

«نقطه مطلوب برای یک سیاست پیشگیرانه، از میان برداشتن منازعه از طریق کاهش قطعی سطح تنش در جامعه است ... به دست آوردن نقطه مطلوب سیاست پیشگیرانه، بیشتر به پیشبرد روش‌ها و آموزش کارگزاران اجتماعی و دانشمندان علوم اجتماعی بستگی دارد تا به تغییرات سازمان اجتماعی. سیاست پیشگیرانه آینده، بستگی به پزشکی عمومی، آسیب شناسی روانی، روان‌شناسی روان شناسانه و رشته‌های مربوط دارد.»

روان‌شناسی به شکل عمومی تر با توسعه یافتن رویکردهای مربوط به تصمیم گیری که آن را به مراحلی چندگانه تقسیم کرده بود، به شکل گرفتن رویکرد مرحله‌ای برای تحلیل سیاست‌ها کمک کرد. این مسأله در کار سیمون، در روان‌شناسی شناختی (ن.ک کارول و جانسون، 1990) و روان‌شناسی اجتماعی (ن.ک مان، 1969) آشکار است.

از رهگذر آن چه بیان گردید، مان برای مثال، سه مرحله را از یکدیگر جدا می‌کند: «مرحله پیش – تصمیم، مرحله تصمیم و مرحله ما بعد تصمیم». (مان، 1969 صص 52-133). اگرچه اینها مراحلی منطقی هستند، ولی مان و دیگر روان شناسان اجتماعی از چنین چارچوب هایی برای نشان دادن این مسأله استفاده می‌کنند که چگونگی تصمیم گیری، فرآیندی است که ]گاه[ در جایی بسیار دورتر از برخی آرمان‌های منطقی شکل می‌گیرد.

کارول و جانسون (16: 1990)، شمار بسیاری از تحقیقات در زمینه روان‌شناسی شناختی (از جمله کارهای سیمون) را به کار گرفتند تا چارچوبی مفید برای یک مطالعه تجربی به وجود آورند:

* **تشخیص:** چه کسی به مسأله توجه می‌کند؟ برای یک مسأله چه اتفاقی بیفتد، تا به مسأله‌ای درخور تصمیم گیری تبدیل شود؟
* **چارچوب‌بندی:** چه کسی در تعریف مسائل دخالت داشته است؟ چگونه آنها را از دیگر مسائل متمایز نموده‌اند؟ چه اهدافی و اهداف چه کسانی در این میان ظاهر گردیده است؟
* **تولید جایگزین‌ها:** جایگزین‌ها از کجا آمده بودند؟ چرا جست و جو برای جایگزین‌ها متوقف شد؟
* **جست و جوی اطلاعات:** چه کسی و چه میزان از اطلاعات را جمع‌آوری کرده بود؟ چه نوع اطلاعاتی مورد جست و جو بود؟ این اطلاعات چگونه به کار گرفته شد؟
* **ارزیابی / انتخاب:** چه کسانی، چه قضاوت هایی را داشتند و چه نوع آگاهی هایی به کار می‌رفت؟ چه فرضیاتی ساخته شده بود؟
* **کنش / بازخورد:** بعد از اتخاذ تصمیم، چه اتفاقی افتاد؟ چه کسانی بازخوردها را دریافت کردند؟

**سیاستگذاری عمومی در چارچوبی مدیریتی**

]باید گفت که[ اندیشه‌ها و فنون مدیریتی تأثیر بسیاری بر توسعه تحلیل سیاست‌ها در عرصه نظر و عمل، گذاشته اند. برای آغاز این بحث باید بر توسعه تحلیل سیاست‌ها در ایالات متحده در دوره مک نامارا در دهه 1960 اشاره نمود که سرآغاز دوره‌ای بود که در آن اندیشه‌های مدیریتی – همچون برنامه ریزی صنفی – دارای تاثیری عمده بر دولت در ایالات متحده و دیگر کشورها بود. در دهه 1970، این مسأله، راه را برای مفهوم باز کرد که اداره امور عمومی، به سرعت به روی شکلی از «مدیریت» عمومی گشوده شده است. متون فراوانی در پی کاربست رویکردهای مدیریتی برای مطالعه اداره امور عمومی بودند و به منزله نوعی انتقاد از کاستی‌های دیوان‌سالاری نیز مورد استفاده قرار می‌گرفتند. در اواخر دهه 1970 و اوایل دهه 1980، با اوج گرفتن فشار بر روی بودجه عمومی، رویکرد مدیریت به سرعت در زمینه نظری و عملی، توسعه یافت و جایگزینی را برای اداره امور عمومی سنتی که مدت‌ها از عمر آن می‌گذشت، عرضه کرد. (رینی، 1990). افول انگاره ]پارادایم[ اداره امور عمومی و ظهور سیاستگذاری عمومی به منزله مدیریت عمومی در دهه‌های 1980 و 1990 گرفت.

نقطه تمرکز رویکرد مدیریت، پیشبرد کارایی، کارآمدی و اقتصاد بخش عمومی از طریق استفاده از فنونی است که زمانی فقط مختص بخش خصوصی به شمار می‌رفتند. منابع این چارچوب به نوعی برگرفته از برخی رشته‌ها از جمله رویکردهای مدیریت علمی، اقتصاد، روان‌شناسی اجتماعی و شغلی، حسابداری مدیریت و ممیزی مدیریت است. چهره‌ای که عقایدش دارای نفوذ فراوانی در این تغییر جهت به سوی رویکردی مدیریتی بود، پیتر دروکر، مردی است که نامش با اصطلاح «مدیریت براساس اهداف» گره خورده و با آن شناخته می‌شود. متنی کلیدی در این زمینه یا بهتر بگوییم انجیل این چارچوب در دهه 1980، تحقیق پیترز و واترمن (1982) است که به بررسی برترین شرکت‌ها می‌پردازد. این تحقیق، فهرستی درباره «برتری» عرضه کرد که مورد پذیرش اصلاح طلبان به ویژه در جناح راست قرار داشت. اینان، چارچوب انتخاب عمومی را در مقابل سلسله مراتب اداری مربوط به «منافع عمومی» و «برتری» قرار می‌دادند و طرفدار تغییر به سوی نوعی «مدیریت» بازاری تر بودند.

**فرآیند سیاسی و سیاستگذاری**

این چارچوب از رویکردهای گوناگونی تشکیل شده که نشان می‌دهند چگونه بافت سیاسی سیاستگذاری را می‌توان تشریح نمود. از این رهگذر، شش رویکرد اصلی را می‌توان بازشناخت.

«رویکردهای مرحله ای» که فرآیند سیاستگذاری را به مثابه مجموعه‌ای از گام‌ها یا پی آیندها در نظر می‌آورد. این نگاه برگرفته از دیدگاه لاسول، سیمون وایستن، و آلموند است. این رویکرد، سیاستگذاری را در قالب فرآیندی تحلیل می‌کند که با «تقویم سیاستگذاری» آغاز می‌شود و با ارزیابی و خاتمه سیاست‌ها پایان می‌یابد.

* «رویکردهای کثرت گرا – نخبه گرا» که بر قدرت و توزیع آن در میان گروه‌ها و نخبگان (مثلث‌های آهنی) و شیوه شکل دادن به سیاستگذاری تمرکز می‌یابد.
* «رویکردهای نئومارکیستی» که در زمینه کاربست اندیشه‌های مارکس و مارکسیستی برای تشریح ]فرآیند[ سیاستگذاری در جامعه سرمایه داری است.
* «رویکردهای زیرسیستمی» که]فرآیند[ سیاستگذاری را در قالب استعاره‌های جدیدی همچون «شبکه ها»، «اجتماعات» و «زیرسیستم ها»، تحلیل می‌کند.
* از «رویکردهای گفتگوی سیاستگذاری» که فرآیند سیاستگذاری را در قالب زیان و ارتباطات می‌آزماید. این رویکرد، بر اساس کارهای نظریه پردازان انتقادی فرانسوی و آلمانی مانند فوکو و هابرماس و همچنین تولمین و ویتگنشتاین بنا شده است.
* «نهادگرایی» که البته از دیگر رویکردها، توسعه کمتری یافته، اما به مثابه مجموعه‌ای جدید و مهم از رویکردهای فرآیند سیاستگذاری ظاهر گردیده است.

**سیاستگذاری عمومی تطبیقی**

سیاستگذاری عمومی تطبیقی، همان‌گونه که فلدمن نیز بدان باور دارد، روشی از مطالعه سیاستگذاری عمومی است. (فلدمن، 1978) که رویکردی تطبیقی را در زمینه فرآیندهای سیاستگذاری، خروجی سیاست و نتایج آن اتخاذ می‌کند. از این رهگذر، یکی از نوشته‌های اصلی در این زمینه چنین می‌گوید: «سیاستگذاری عمومی تطبیقی، مطالعه این پرسش‌هاست که چه چیزی، چگونه و چرا بر دولت‌های گوناگون تأثیر می‌گذارد و آنها را وا می دارد تا به کارهایی مشخص دست بزنند یا نزنند». (هایدن هایمر و دیگران: 1990 ص 3). بر اساس این پرسش‌ها و چارچوب‌ها، شماری از رویکردها به کار می‌روند که می‌توان آنها را در چند شیوه اصلی جای داد (ن.ک: همان ص 9). البته این رویکردها، فقط منحصر به سیاستگذاری یا انحصاری یک رشته دیگر نیست.

«رویکردهای اجتماعی – اقتصادی»، به این مساله می‌پردازد که چگونه سیاستگذارای عمومی، خروجی عوامل اقتصادی و اجتماعی است.

«رویکردهای دولت حزبی»، به این مسأله می‌پردازد که چگونه رقابت حزبی و کنترل دولت به دست «حامیان» ]حزبی[، به سیاستگذاری مربوط می‌شود (کاستلز، 1982).

«رویکردهای کشمکش طبقاتی»؛ به تشریح سیاستگذاری عمومی در قالب اشکال سیاسی کشمکش طبقاتی در کشورهای مختلف سرمایه‌داری می‌پردازد. (اف، 1984).

«رویکرد نو – صنفی» که بر روی تأثیر منافع سازمان ‌یافته در تعیین سیاستگذاری عمومی متمرکز می‌شود (لمبروخ و اشمیتر، 1982).

«رویکردهای نهادگرا» که به بررسی نقش دولت و نهادهای اجتماعی در تشریح و شکل‌گیری سیاستگذاری عمومی می‌پردازند (هال 1986، ویور و راکمن 1993).

رویکرد تطبیقی، به دنبال استفاده از سه روش اصلی است (ن. ک هاروپ 1992): مطالعات تک موردی از یک حوزه سیاستگذاری در یک کشور (پارسونر 1988)؛ تحلیل آماری از چندین مطالعه مورد و چند کشور (کاستلز 1989، وایلنسکی 1975، هایدن هایمر و دیگران 1990) و مقایسه‌ای دقیق‌تر از یک عرصه یا حوزه سیاستگذاری میان شماری از کشورهای قابل مقایسه (مثلا سیاست بهداشتی، سیاست صنعتی، حقوق و نظم در میان کشورهای گروهی جی 50: ن.ک هاروپ 1992).

**ماکیاولی و بیکن**

ماکیاولی (1527-1469) نظریه‌های مربوط به دولت را با تجربه‌های دست اول خود از رخدادهای سیاسی و آن چه را که در تاریخ مطالعه کرده بود، به یکدیگر ارتباط داد. او بر این باور بود که صاحبان قدرت باید از چگونگی کارکرد قدرت آگاه باشند، اما از آن جا که یک دیپلمات بود، به اطلاعات دارای کیفیت بالا و تفسیر مناسب از آن اطلاعات نیز اعتقاد داشت. افزون آن که او می‌اندیشید می‌توان در مورد سرشت رفتار انسان و تأثیر نهادها و ساختارها، نتیجه‌گیری‌های کلی انجام داد. کوتاه سخن آن که به باور ماکیاولی، دولت یک فن محسوب می‌شد و مطالعه آن می‌توانست به یک دانش نزدیک شود. ماکیاولی به فن دولت علاقه‌مند و باورش چنین بود که با آگاهی از واقعیت سیاست و قدرت، تصمیم‌گیرندگان بهتر می‌توانند به رتق و فتق امور بپردازند و توان بیشتری برای ارتباط با مسائل پیدا کنند.

ماکیاولی، شیفته قدرت و نتیجه بود. استفاده او از سیاست برای به دست آوردن هر آن چیزی بود که اهداف صاحبان قدرت محسوب می شد. او بر این باور بود که به کشف نیروهایی بنیادین دست یافته که قادرند خط مشی‌ها و سیاست را در جهانی پیوسته در تغییر، شکل دهند. دلمشغولی او پیش از هر چیز، رابطه اهداف و ابزار و بافت آنها در فرآیندهای تغییر بود که در جایی ماورای کنترل عقلانی انسان‌ها، یعنی «بخت» قرار داشت. یک سیاستمدار زبردست (یعنی شهریار) کسی است که بهترین استفاده را از زمان و موقعیت می‌کند. ماکیاولی اعتقاد داشت نوعی دانایی ]آگاهی[ وجود دارد که کار حکومت «دانایی – محور» را تسهیل میکند.

از کتاب شهریار ]امروز، نیز[ همچنان بوی تازگی می‌آید. تحلیل سیاست‌ها و تحلیل سیاستگذاری در قرن بیستم هم با همان دلایل مشابه دلایل ماکیاولی ظاهر گردیدند؛ یعنی تمایل به فهم آن چه در دولت در جریان است و این که چگونه عملکرد دولت برای فهم میزان دستیابی به وعده‌هایشان اندازه‌گیری می شود. درست یا نادرست بودن یک سیاست اهمیت چندانی ندارد، بلکه مهم، هدفی است که سیاست برای دستیابی به آن طراحی شده و این، تنها منبع مشروعیت، و کارآمدی است.

**فرانسیس بیکن**

بیکن، در زمان خود سیاستمداری جلودار بود و جاه‌طلبی‌های بزرگی در سر داشت که در پایان راه، بخشی از آنها تحقق یافت. او در شغل سیاسی خود به دنبال پیشرفت بود و به این باور داشت که «سیاست موفق» و «نظم سیاسی»، چیزی بود که حکومت باید آن را می‌آموخت.

بیکن در کتاب «آتلانتیس نو» خود، جزیره‌ای آرمانی را به تصویر می کشد که به دست پادشاه سالمون بنا شده است فلسفه پادشاه آن است که دانایی، بنیاد یک جامعه نیک است. پادشاه، خانه تحقیقات علمی – خانه سالمون – را به وجود می‌ آورد که یکی از وظایف آن، به دست آوردن دانش از تمام نقاط جهان است. این خانه آموزش، بنیان صلح و ثروت در آن سرزمین است و حافظ قدرت و اقتدار پادشاه می باشد. بیکن در حالی که در نگاهش به کشف و پیشرفت علمی، چهره ای افراطی به خود می گیرد از نگاه سیاسی، بسیار محافظه‌کار است. به باور او، سرنوشت چنین رقم خورده که دانایی، توقفگاه اصلی یک نظم سیاسی عقلانی است. آتلانتیس نو، شهری با این ویژگی‌هاست که در آن همگان می‌دانند که در یک سلسله مراتب اجتماعی قرار دارند و دانایی در حالی که رفاه همگانی را به دنبال خواهد داشت، نهایتا از کارکردی سیاسی در قالب حفظ قدرت دولت برخوردار است. نگاه بیکن برگرفته از یک انگلستان جدید بود که در آن، قدرت دانایی، در خدمت قدرت دولت بود. آتلانتیس نو جایی بود که در آن، سیاستگذاری بر مبنای دانایی، صداقت، عقل و حقایق و نه بر مبنای آنچه او در جای دیگر (NovumOrganum، 1620) «بت‌های ذهنی» نام نهاده بود، شکل می‌گرفت. این بت‌ها شامل بت‌های قبیله‌ای، بت‌های غار، بتهای بازاری و بت‌های نمایشی بود. عقاید بیکن الهام‌بخش توسعه دانشگاهها و جوامع آموزشی از اواخر سده هفدهم به این سو گردید و به صورت منبعی از الهام برای   
دایره المعارف‌ نویسان فرانسوی درآمد.

**بنتام و میل: سهم سودگرایی**

]اندیشه[ سودگرایی که جرمی بنتام (1832-1748) و جیمز میل (1836-1773) از برجستگان آن به شمار می‌روند، برآنست که اصل سود، یعنی بیشترین خیر برای بیشترین افراد، باید به منزله بنیان کنش‌های فردی و سیاست‌های دولتی محسوب شود. بنابراین، تصمیمات خوب باید به نتایج خوب بیانجامد. اندیشه سودگرایی، یعنی امکان محاسبه میزان لذت و درد و مقایسه کنش‌ها بر مبنای نتایج آنها، به طور طبیعی راه خود را به سوی توسعه نظریه‌هایی که در پی کمّی کردن و مدل‌ سازی رفاه انسان بودند، باز کرد. بحث اصلاحات در سیاستگذاری عمومی، اغلب چهره بحثی درخصوص سودگرایی را به خود می‌گیرد که هدف آن، افزایش میزان رفاه اجتماعی و آزادی‌های فردی بیشتر است. این مساله (نظریه) در معرض انتقادهای زیادی قرار گرفته است زیرا چنین محاسباتی، مباحث اخلاقی و بحث از برابری و انصاف را به فراموشی می‌سپارد. با این همه، محوریت سودگرایی در رشد سیاستگذاری عمومی و تحلیل سیاست‌ها، به‌رغم کاستی‌های فلسفی آن، به راه خود ادامه می‌دهد.

اگر تحلیل سیاست‌ها را «مجموعه‌ای از فنون» تعریف کنیم که کار آن «ارزیابی انتخاب‌های سیاستگذاری عمومی و انتخاب یکی ]یا برخی[ از آنهاست». (جکینز، اسمیت، 1990 ص 1) آن‌گاه عقاید بنتام، میل و دیگر فیلسوفان مکتب سودگرایی، عناصر محورین این انگاره تحلیلی را این‌گونه تعریف می‌کنند: «محاسبه رفاه انسان، کاری شدنی و مطلوب است». اقتصاد دانان در ورای این قضیه، می‌توانند خواهان تدبیر و وضع روش‌هایی برای تعیین هزینه‌ها در مقال منفعت‌ها و تشریح سطوح کارآمدی باشند.

**جیمز و دیویی: «عمل‌گرایی» و توسعه علوم سیاستگذاری**

ویلیام جیمز (1910-1842) با وجود تحصیلات پزشکی خود، به روان‌شناسی و فلسفه علاقه‌مند شد. او به همراه دیویی، پدر عم‌گرایی نوین شناخته می‌شوند (جیمز: 1970) و این، فلسفه‌ای است که نخستین بار «چارلز اس.پیرس» آن را مطرح کرد. جیمز بر این باور بود که روان‌شناسی باید بر مبنای دانش زیست‌شناسی تجربی و نه باطن‌نگری به وجود می‌آمد. او این گفتار فیلسوفانه را مطرح می‌کند که حقیقت، چیزی است که برای اندیشه‌ها به وجود خواهد آمد؛ یعنی اندیشه‌ها، روی واقعیت را می‌بینند یا به کمک رخدادها به واقعیت تبدیل می‌شوند. از نگاهی زیست شناختی، اندیشه‌ها، کنش‌هایی هستند که انسان را به تغییر محیط خویش با هدف بقاء و توسعه قادر می‌سازند. جیمز علاقه‌مند بود میان دو دسته از فیلسوفان تمایز قائل شود. فیلسوفان «سخت‌اندیش» که به دانش تجربی وابسته بودند و فیلسوفان «نرم‌اندیش» که عقایدشان برگرفته از اندیشه‌ای مجرد و انتزاعی بود. تفکر سخت‌اندیشی، الهام‌بخش اصلاحات اجتماعی در حال ظهور و دانشمندان علوم اجتماعی و سیاستمداران علاقه‌مند به تغییر سیاستگذاری عمومی در ایالات متحده در دوره میان دو جنگ بود. برچسب جیمز با عنوان «عمل‌گرایی افراطی» منبعی از الهام برای نسلی بود که اعتقاد داشت پیشرفت و اتخاذ ساست‌ها و فرآیندهایی برای پیش بردن نسل بشر، امری ممکن است.

میراث عمل‌گرایی دیویی و جیمز، فراخوانی برای عمل و علوم اجتماعی برای درگیری شدن در بهینه‌سازی اجتماع و دولت بود. این فراخوان برای تمرکز بر روی «حل مساله» به مثابه عقیده محورین رویکرد سیاستگذاری در دوره بعد از جنگ در ایالات متحده و دیگر کشورها گسترش یافت.

**راولز و نوزیک: دو نظریه درخصوص عدالت**

زمانی که روشن شد می‌توان به جریان روشنفکری رها از اندیشه‌های فیلسوفان و ساخته شده از علوم اجتماعی تجربی بازگشت، دو فیلسوف که عقایدشان در بسیاری از اتاق‌های اندیشه، ایجادگر یک موج بودند ظاهر گردیدند. راولز و نویک، از دهه 1970، بزرگترین سهم را در خصوص مباحث فسفی سیاستگذاری عمومی به خود اختصاص داده‌اند. نظریه عدالت اثر راولز (1971)، با دستمایه قرار دادن ادیشه سودگرایی در حوزه رفاه، مدلی از عدالت را پی ریخت که توجه آن بر پدیده انصاف بود. در این حال، تفاوت‌ها، فقط زمانی امکان پذیرش داشت که نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی به حداکثر کردن منافع آسیب‌پذیرترین افراد منجر شود. دنیای راولز، خواهان انصاف در نتایج و برابری در فرصت‌هاست. افراد دارای توانایی‌های همسان باید از فرصت‌های زندگی همانندی نیز برخوردار باشند. انتقاد از اندیشه راولز متوجه مبحث دخالت دولت و طرفداری از او متوجه مدلی است که یک فهم فلسفی برای سیاستگذاری عمومی بهتر را پایه‌ریزی می‌کند.

اما کتاب «آنارشی دولت و یوتوپیا» اثر نوزیک (1974)، متنی دارای نفوذ برای «راست نو» محسوب می‌شود، زیرا انتقادی قدرتمند از سیاستگذاری راولزی در حوزه نظریه و عمل را مطرح می‌نماید. برخلاف مفهوم عدالت راولز؛ به معنای توزیع منصفانه نتایج، نوزیک بر این باورست که عدالت توزیعی، در عالم نظیر یا در دنیای واقعی، دستاورد چندانی ندارد. نوزیک نوک پیکان حمله خویش را بر اندیشه «سزاوار بودن» و حقوق فردی قرار می‌دهد. عدالت در فلسفه نویک، نه بر آن چه منصفانه است، بلکه بر آنچه مردم سزاوار آنند قرار دارد. ممکن است توزیع، بر اساس این اصل که مردم سزاوار آن چیزی هستند که دارند، توزیعی عادلانه باشد، اما منصفانه نباشد. افراد و بازار در دنیای آزاد، فقط راه‌هایی هستند که یک جامعه می‌تواند از طریق آنها برای رسیدن به عدالت، سازماندهی شود. این، تز آنانی است که کمتر به سیاستگذاری عمومی و بیشتر به انتخاب آزاد افراد می‌اندیشند. گفت‌وگوی راولز – نوزیک به سهم خود، به نوعی موجب احیای فلسفه‌ای شد که در حوزه سیاستگذاری عمومی کاربرد داشت و امتداد آن تا سودگرایان و دیویی کشیده می‌شد.

**کارل پوپر و مدل مهندسی تدریجی**

سهم پوپر در فلسفه سیاستگذاری عمومی، سهمی دوگانه است. نخستن در سطح روش‌شناسی، او اعتبار برداشت استقرایی بیکن از علوم، یعنی مشاهده حقایقی را که نظریه‌ها و قوانین عمومی از آنها منتیج می‌شود، به زیر سوال برد. دوم، او از روشی از سیاستگذاری عمومی دفاع کرد که هدف آن، نزدیک کردن تصمیم‌گیری سیاسی به رویکرد علمی حل مساله بود. (پوپر؛ 1957، 1976 ص 72).

او چنین استدلال می‌کند که روش علمی، فرآیند منطقی ادله را که بر پایه تجمیع «حقایق» و مدارک بنا شده، به اندازه بیان شرایطی که در آن، نظریه‌ها اشتباه از آب درمی‌آیند، دربرنمی‌گیرد. بعلاوه، این عقیده که حقایق مستقل از نظریه‌ها وجود داشته‌اند نیز امری مورد شک است. او می‌گوید که مسائل، در درون ساختاری از آگاهی قرار دارند؛ از این رو او مفهوم مورد عقیده اثبات‌گرایان همچون بیکن را رد می‌کند که «حقایق» جدای از ادراکات، ارزش‌ها، نظریه‌ها و راه حل‌ها وجود دارند.

به باور پوپر، نظریه‌های کلی و عمومی، برای یک جامعه باز، خطرآفرین بودند زیرا ادعای دستیابی به حقیقت نهایی یا آگاهی کامل را بانگ می‌زنند. با این همه، آگاهی از نظر پوپر، در صدر غیرنمایی‌ها قرار داشت. همه نظریه‌ها قابل آزمون هستند و قابلیت حدس و تخمین داشتن، سرشت آگاهی است. پیشرفت آگاهی از طریق فرآیندی است که نظریه‌های آزمودنی را که در معرض آزمایش صحت و سقم هستند، فرا می‌خواند و از خلال آنها، مسائلی جدید ظاهر می‌گردد.

مسأله ابتدایی به باور پوپر، نظریه‌های کلی و عمومی، برای یک جامعه باز، خطرآفرین بودند زیرا ادعای دستیابی به حقیقت نهایی یا آگاهی کامل را بانگ می‌زنند. با این همه، آگاهی از نظر پوپر، در صدر غیرنمایی‌ها قرار داشت. همه نظریه‌ها قابل آزمون هستند و قابلیت حدس و تخمین داشتن، سرشت آگاهی است. پیشرفت آگاهی از طریق فرآیندی است که نظریه‌های آزمودنی را که در معرض آزمایش صحت و سقم هستند، فرامی‌خواند و از خلال آنها، مسائلی جدید ظاهر می‌گردد.

سأله ابتدایی = P

راه‌حل آزمایشی / نظریه آموزشی = TT

حذف اشتباه = EE

P1 🡪 TT 🡪 EE🡪 P2

این مدل پس از به کار بسته شدن در جامعه، این نتیجه را برای پوپر به همراه داشت که پیشرفت اجتماعی نتیجه تغییرات بزرگ یا کلی نیست، بلکه در پی چرخه‌ای از تجارب آزمون و خطا به دست می آید و پوپر به دنبال روسکد پاوند، از آن با عنوان «مهندسی اجتماعی تدریجی» یاد می‌کند (پوپر، 1969 صص 46، 69، 83). این مساله به مثابه مدلی از سیاستگذاری، همان میزان تاثیری را که در فلسفه علم دارا بوده، در سیاست عملی نیز به اثبات رسانده است. سیاست به جای آن که بکوشد تا به کشف قوانین جامعه بپردازد یا برنامه‌های اصلاحات در مقیاس وسیع را توسعه بخشد، باید محدودیت‌های آگاهی و نهادهای انسانی را درک نماید. پوپر به جای گرایش به برنامه‌های بزرگ یوتوپیاپی که به گواهی تاریخ، همواره غم‌انگیز و خشونت‌بار بوده‌اند، به جامعه‌ای لیبرال (جامعه باز) اعتقاد دارد که در آن گفت‌وگوها و تنظیمات عقلانی، فراهم آورنده روش حکومت کردن هستند.

**بحث هایک در مورد بازار و انتخاب فردی**

نظریه‌های هایک تأثیر بسیاری بر سیاسگذاری عمومی گذاشته است. با این همه، شهرت هایک در بیشترین بخش از زندگی خود مربوط به حوزه اندیشه‌هاست تا سیاستگذاری. نوشته‌های او درخصوص نقش دولت، آن هم در روزهای اوج «عصر کینزی»، در مقایسه با راهی که سیاست‌های اقتصادی و دیگر سیاست‌ها در آن شکل گرفته و مسائل تعریف شده بودند، راهی حاشیه‌ای تلقی می‌شد. نوشته‌هایی همچون «راهی به سوی بردگی» (1944) و «قانون اساسی آزادی» (1960) که نظریه فلسفی و اقتصادی او را در حوزه سیاست و حکومت به کار می‌بست، تا اواخر دهه 1970 یعنی زمانی که عصر کینزی به پایان نرسیده بود، وارد جریان اصلی تقویم سیاستگذاری نگردید (اسکیدلیسکی، 1977). طی این دوره، هایک (همراه با نوزیک) در جایگاه «یکی» از جلودارای اندیشه‌های «راست نو» در حال ظهور، مطرح گردید. (لویتاس 1986، اسمیت 1979). سهم دیگر هایک در عرصه سیاستگذاری، تمجید او از سیاست اندیشه‌ها و اهمیت ارتقای آنها از خلال سازمان‌ها بود. او بنیانگذار یکی از اولین «اتاق‌های اندیشه» (جامعه مونت پرلین، 1947) و الهام‌ بخش ایجاد بسیاری از اتاق‌های اندیشه‌ای با نفوذ از جمله «موسسه امور اقتصادی» بود.

چارچوب ]موردنظر[ هایک، همانند پوپر، برگرفته از کار پیشین او در زمینه آگاهی بود. هایک، اثبات‌گرایی منطقی وین را رد کرد و این عقیده را نیز مورد انتقاد قرار می‌داد که آگاهی تجربی «عینی» وجود داشت یا ممکن بود همچون پایه‌ای تلقی شود که از آن، قوانین یا طرح‌های جامعه به شکلی «علمی» استنتاج گردد. او عقیده داشت آگاه انسان، چنان محدود و پاره‌ پاره است که اعتقاد به توانایی دولت، حکومت یا دیوان ‌سالاری در جمع‌آوری یا هماهنگی این حجم نامتناهی از اطلاعات، نیازمند تصمیماتی اجتماعی یا تصمیماتی است که باید آزادی انتخاب فردی و بازار در آن دخالت کند، چرا که این دو، تمرین خطا و اشتباهی بودند. به بیان هایک، جامعه محصول طراحی انسان نیست. بلکه نظمی خود به خودی است. بنابراین، این عقیده که با کاربست نظریه یا سیاست‌های یک حکومت می‌توان، این نظم را «بهتر» کارآمدتر و عادلانه‌تر کرد، از نظر معرفت‌شناسی و از نظر اخلاقی، هر دو نادرست است. اعتقاد شدید به توان دولت در به دست آوردن آگاهی لازم برای هدایت جامعه و اقتصاد، در قالب شر و ناکارآمدی فاشیم و کمونیسم به تصویر کشیده شده است. (هایک؛ 1944). با این حال، کشورهای دموکراتیک به سادگی بر این باور تن در دادند که موسسات عمومی قادر به طراحی و حل مسائل هستند. هایک پیش‌بینی کرد که در کار کردن در شرایط فریب و نیرنگ که افراد و بازار قادر به تنظیم و هماهنگی تصمیم‌گیری انسان در آن نیستند، لیبرال دموکراسی در معرض تحلیل رفتن و زوال نهایی قرار می‌گیرد. با آغاز تورم و بیکاری و با هزینه‌های خارج از کنترل دولت در دهه 1970، زمینه برای نقش‌آفرینی محورین نظریه‌های هایک در شکل دادن به سیاست‌های نوین و بازتعریف مسائل قدیمی مهیا شد.

احتمالاً مهم‌ترین دلالت چارچوب هایکی درخصوص سیاستگذاری عمومی، آنست که دولت یا سیاستگذاران، قادر به حل مسائل نیستند یا آن‌که نمی‌توانند مسائل طبیعی برخاسته از تعامل میان افراد آزاد و بازار آزاد را حل کنند. بنابراین نقش سیاستگذاری عمومی به اطمینان یافتن از این نظم خود به خودی در جامعه محدود می‌گردد و این که اقتصاد باید بدون وجود هرگونه دخالت و یا کم رنگ شدن رقابت آزاد، به کار خود ادامه دهد. هدف دولت باید افزایش آزادی فردی و آزادی بازار باشد. حکومت قانون را برای این کار تقویت کند و از شهروندانش دفاع نماید. بنابراین، نقش سیاستگذاری عمومی بهبود شرایطی است که در آن، نظم طبیعی می‌تواند به نفع همه افراد، به حرکت درآید. سیاستگذاری نباید یک فعالیت حل‌کننده مسائل به نظر آید، بلکه باید بیشتر به مثابه فعالیتی تلقی شود که آزادی افراد را در چارچوب حکومت قانون تسهیل می‌نماید و جایی که سیاستگذاری با دولت درهم آمیخته می‌شود، نباید هدف پیش گفته را از راه ایجاد دیدگاهی انحصاری جلو ببرد، بلکه با ایجاد رقابت و آفرینش شرایطی که در آن نیروهای بازار، قادر به تخصیص (نه بازتوزیع) کارآمد منابع هستند، این هدف را به دست آورد.

**اتزیونی و اجتماع‌ گرایی**

آمیتای اتزیونی را باید سردمدار طرفداری از اجتماع ‌گرایی به مثابه رویکردی از سیاستگذاری عمومی، (1568، a 1993، b 1993، 1994) دانست که سهم اصلی او را باید توسعه رویکرد سیاستگذاری بررسی کرد. قالب‌بندی او از اجتماع‌گرایی به منزله چارچوبی برای سیاستگذاری به سوی یک راه میانه، بین افراط در تنظیم و نظارت دولتی از یک سو و تکیه صرف بر نیروهای بازار از سوی دیگر است. او می‌گوید:

«از نظر اجتماع‌گرایان، هسته سخت اما لایه به لایه دولت رفاه باید حفظ شود. کارهای دیگری که معمولاً دولت انجام می‌دهد، باید به افراد، خانواده‌ها و اجتماعات تحویل داده شود. تنظیم این تغییرات از نظر فلسفی نیز نیازمند فهمی جدید از مسوولیت فردی و متقابل است، اما چگونه می‌توانیم بفهمیم چه فعالیت‌هایی را در کدام سطح از جامعه باید به انجام رسانیم؟ پاسخ این سوال، به‌کارگیری اصل یارخواهی است؛ یعنی مسوولیت هر موقعیتی، در درجه اول به آنانی بازمی‌گردد که به مساله نزدیک‌تر هستند. فقط، زمانی که یک فرد امکان نداشت را‌ه‌حلی عرضه نماید، این مسوولیت برعهده خانواده قرار می‌گیرد. ]بعد از این[ فقط، زمانی که خانواده نیز نتوانست خود را با مساله تطبیق دهد، اجتماع محلی، درگیر خواهد شد و اگر مساله، بسیار بزرگتر از آن بود که به دست این نهاد، حل شود، آن‌گاه پی دولت به میان کشیده خواهد شد.»

آن‌چه گفته شد، از زبان سیاستگذاری به معنای وجود خطوطی ]لایه‌هایی[ از مسوولیت است: ابتدا فرد در سطح پایین و سپس خانواده، اجتماع و جامعه در سطح گسترده‌تر قرار دارند. به بیان او، سیاستگذاری عمومی در پی ارتقاء و احیاء نهادهایی است که میان فرد و دولت قرار گرفته‌اند که شامل خانواده؛ سازمان‌های داوطلب؛ مدارس؛ کلیساها؛ همسایگان و اجتماعات می‌شوند. سیاستگذاران باید تلاش نمایند تا سیاست‌ها را تغییر دهند، از این‌رو تأکید بیشتر باید بر مسوولیت فردی باشد تا بر حقوق. او بطور مشخص بر نقش خانواده، سخت‌تر کردن طلاق، دادن خدمات اجتماعی و بازگشت به ارزش‌های اخلاقی به منزله سیاست‌هایی برای خنثی کردن پدیده پاره‌پاره شدن روزافزون جامعه مدرن، تأکید می‌کند.

**هابرماس و عقلانیت ارتباطی**

هابرماس به جای عقلانیت ابزاری که در فنون تحلیلی عقلانی خلاصه می‌شود، مدلی جایگزین با عنوان «عقلانیت ارتباطی» مطرح می‌کند.

خرد از نگاه هابرماس، فرآیندی منطقی نیست که با اثبات یا ابطال‌پذیری عینی مرتبط باشد، بلکه فرآیند «دستیابی به فهم در یک بافت اجتماعی» است. (هاون – اسمیت 1988 ص 85). عقاید هابرماس دارای دلالت‌هایی در عرصه نظری و عملی برای سیاستگذاری عمومی است. این عقاید، در سطح نظری، نیاز به توجهی بیشتر به زبان، گفت‌وگو و بحث را آشکار می‌سازد. در سطح عملی، نظریه‌های هابرماس از جمله «موقعیت گفتگوی آرمانی»، جستجو برای روش‌های تحلیلی نوین و فرآیندهای نهادین را افزایش می‌دهد ]چیزی[ که می‌تواند منجر به بهینه‌سازی رویکردی میان – ارتباطی برای قالب‌بندی و عرضه سیاستگذاری عمومی گردد.

**7-1- تحلیل و فرآیند سیاستگذاری**

انواع تحلیل سیاست‌ها را می‌توان گستره‌ای از کنش‌ها بر روی طیفی از آگاهی در فرآیند سیاستگذاری، آگاهی برای فرآیند سیاستگذاری و آگاهی در مورد فرآیند سیاستگذاری دانست. گوردن و دیگران (1977) انواع گوناگونی را در کنار این طیف قرار داده‌اند (شکل 5-1)

**تحلیل سیاستگذاری**

* **تعیین سیاست:** این تحلیلی است در زمینه با چگونگی، چرایی، چه موقعی و برای چه کسی ساخته شدن سیاست.
* **محتوای سیاست:** این تحلیل شامل توصیفی از یک سیاست خاص و چگونگی توسعه آن در زمینه سیاست‌های پیشین است. این تحلیل ممکن است با بهره‌گیری از چارچوبی نظری ارزشی که در پی انتقاد از یک سیاست است، ظاهر گردد.

**نمایش سیاست و ارزیابی**

نقطه تمرکز چنین تحلیلی بر این مساله قرار گرفته که چگونه سیاست‌ها در راهی خلاف جهت اهداف قرار گرفته‌اند و تاثیری که یک سیاست می‌تواند بر روی یک مساله داشته باشد، چیست.

**تحلیل برای سیاستگذاری**

* «حمایت از سیاست» که دربرگیرنده تحقیقات و بحث‌هایی با هدف تأثیرگذاری بر تقویم سیاستگذاری درون یا بیرون دولت است.
* «اطلاعات برای سیاستگذاری» شکلی از تحلیل است که هدف آن، تغذیه فعالیت‌های سیاستگذاری است. این تحلیل می‌تواند چهره یک تحقیق درونی / بیرونی دقیق همراه با جزییات را به خود بگیرد یا در قالب توصیه‌ای با سرشت قضاوتی یا کیفی ظاهر گردد. این نوع تحیل می‌تواند به کار جداسازی موارد قابل انتخاب یا پیشنهاد انواعی از سیاست‌ها بیاید.

تحلیل سیاست‌ها، در زمینه دستکاری موثرتر دنیای واقعی است. برای دستیابی به چنین هدفی، تحلیل سیاست‌ از سه مرحله گذر می‌کند:

«نخست، کشف، یعنی تلاش برای یافتن یک جایگزین رضایت‌آفرین و بهترین در میان جایگزین‌های امکان‌پذیر. دوم، پذیرش، یعنی قبول یافته‌هایی که با یک سیاست یا یک تصمیم، همخوانی و همسازی دارد. سوم، اجرا، یعنی ملاحظه این‌که یک تصمیم سیاستگذاری، بدون تغییرات زیادی که منجر به ایجاد نارضایتی از آن شود، به اجرا درآید.»

تحلیل سیاست‌ها در معنای «ارتدکس» خود، در زمینه روش‌هایی است که به کمک آنها، مسائل، شناسایی و توصیف می‌شوند، اهداف مشخص می‌گردند، راه‌های جایگزین ارزیابی می‌شوند، گزینه‌ها انتخاب و اجرای سیاست ارزیابی می‌گردد. بدین ‌ترتیب، تحلیل سیاست‌ها، حوزه‌ای است با تمرکز بر روی آن چه بارو و دریزک (16:1987) آن را «دخالت دانایی – محور در سیاستگذاری عمومی» می‌نامند.

**الگوها، نقشه‌ها و استعاره‌ها**

* چارچوب‌های «تشریحی» تلاش می‌کنند تا نشان دهند چگونه یک چیز، آن‌گونه که روی می‌دهد، اتفاق می‌افتد. از یک ‌سو، ممکن است ادعا شود که این مدل، نظریه یا نقشه «اکتشافی» محسوب می‌شود، یعنی هدف آن، فراهم آوردن چارچوبی است که از آن برای کشف کردن استفاده می‌شود یا روشی است که به کمک آن می‌توانیم یک مسأله یا یک فرآیند پیچیده را دریابیم یا بررسی کنیم. مفهوم مراحل سیاستگذاری یا چرخه سیاست، مثالی از یک مدل مهم «اکتشافی» در تحلیل سیاست‌هاست. از سویی دیگر، یک مدل ممکن است حالتی اتفاقی داشته باشد؛ یعنی پیش‌بینی نماید یا فرضیه‌ای را مطرح کند که اگر الف روی دهد، ب اتفاق خواهد افتاد. این مدل اتفاقی، می‌تواند قیاسی باشد، یعنی بر پایه مجموعه‌ای از پیشنهادها استوار باشد که ممکن است معتبر یا باطل باشند. این مدل می‌تواند ادعای داشتن پایه‌ای استقرایی را نیز بنماید، یعنی نظریه آن از مطالعه تجربی پدیده‌ای خاص برگرفته شده است.
* چارچوب‌های «مدل آرمانی»، ویژگی‌های توصیفی یک پدیده را بنا می‌نهند. ویژگی‌هایی که با آنها می‌توانیم چیزی را که به واسطه دارا بودن خواص یا ملاک‌هایی مشترک به یک گروه از پدیده‌ها تعلق دارد، تشخیص دهیم. معروف‌ترین چارچوب‌های مدل آرمانی، الگوی ماکس وبر است. او در این زمینه گفته بود: «بوروکراسی را می‌توان در قالب مجموعه‌ای از ویژگی‌های ساختای و سازمانی فهمید.»
* چارچوب‌های «هنجاری» به بیان این مسأله می‌پردازند که چه شرایط یا ترتیباتی باید وجود داشته باشد، تا اهداف مورد نظر بدست آیند. چارچوب هنجاری، به جای «چه هست»ها به «چه باید باشد»ها می‌پردازد.

**استفاده از مدل‌ها**

**مدل‌های تصمیم‌گیری: گراهام آلیسون**

یکی از مهم‌ترین کارهایی که درخصوص تحلیل تصمیم‌گیری به انجام رسیده، کار گراهام آلیسون در مطالعه بحران موشکی کوبا (1962) با عنوان جوهره تصمیم (1971) است. این کتاب از زمان انتشار یکی از کتاب‌های مورد مطالعه دانشجویان رشته سیاستگذاری عمومی و رشته روابط بین‌الملل تبدیل گشته و جای خود را باز کرده است. تحقیق آلیسون در پی نشان دادن آنست که چگونه «عینک‌های» مختلف، تفاسیری بسیار گوناگون از حوادثی که جهان را تا مرز جنگ هسته‌ای کشاند، عرضه می‌نماید. او عقیده دارد که ما این بحران را از خلال سه مدل یا از پشت سه عینک نظاره می‌کنیم:

* **بازیگر عقلانی:** این عینک، از منظر «دولت ملی» بر روی تصمیم‌گیری متمرکز می‌شود و در خصوص مسائلی مانند اهداف، گزینه‌ها، نتایج و انتخاب بحث می‌کند.
* **فرآیند سازمانی:** عینک سازمانی بر روی سازمان‌هایی که دولت ملی را تشکیل می‌دهند و چگونگی برخورد این سازمان‌ها با مسایل، متمرکز می‌شود.
* **سیاست‌های دیوانی:** این عینک بر دولت ملی چونان مجموعه‌ای تشکیل شده از بازیگران دارای اهداف، منافع، سهام و مقام، متمرکز است و تصمیم‌گیری در چارچوبی از روابط قدرت و فرآیندهای دادوستد شکل می‌گیرد.
* این عینک، سه «برش» را در بحران‌ها ایجاد می‌کند که نشان‌دهنده آنست که هر انگاره، نسخه‌ای متفاوت از چرایی رخ دادن حوادث به آن شکلی که روی داده‌اند به دست می‌دهد. آنها چیزی بیش از زوایای ساده یک دیدگاه را بیان می‌کنند.

انتخاب چارچوب یا لنز، عرضه‌کننده «تعاریف گوناگو از وقایعی مشابه» و قضاوت‌های گوناگون در مورد آن‌چه مهم است و آن‌چه اهمیتی ندارد، است. (همان.ص 25).

**استعاره‌های سازمان: گرت مورگان**

مورگان (1986)، مثالی متاخر از افرادی است که از چارچوب‌ها یا استعاره‌ها برای کشف و فهم سازمان‌ها بهره می‌گیرند. او بر این نکته تأکید می‌ورزد که سازمان‌ها در آن واحد، شامل چیزهای زیادی می‌شوند و با توجه به استعاره‌ای که به کار می‌گیریم، فهم ما از سازمان‌ها به شکلی محسوس، متفاوت خواهد بود.

به پیشنهاد مورگان، سازمان‌ها را می‌توانیم در اشکال زیر تصویر نماییم:

* ماشین‌ها
* موجودات زنده
* مغزها
* فرهنگ‌ها
* نظام‌های سیاسی
* جریان و تغییر
* ابزارهای سلطه

**مدل‌های سازمان: بازار، سلسله مراتب، شبکه**

یکی از چارچوب‌های متداول در مورد سازمان‌ها، چارچوبی است که آنها را در قالب سه مدل بررسی می‌کند: بازار، سلسله مراتب یا دیوان‌سالاری و شبکه یا اجتماعات، این مدل‌ها، سه رهیافت مختلف برای مطالعه «هماهنگی اجتماعی» را ارایه می‌کند (تامپسون و دیگران، 1991 ص 2). کلباچ و لارمور (1993) ترجیح می‌دهند از واژه «دیوانسالار» به جای سلسله مراتب و «اجتماع» به جای مفهوم «شبکه» استفاده کنند. به باور آنها، اصول سازمانی هر کدام از این مدل‌ها به قرار زیر است:

* محرک‌ها و قیمت‌ها برای مدل بازار
* قواعد، اقتدار و سلسله مراتب برای مدل دیوانسالاری
* هنجارها، ارزش‌ها، نسبت‌ها و شبکه‌ها برای مدل اجتماع

**انتخاب و ارزیابی**

ما می‌توانیم میان نظریه‌های مختلف، دست به انتخاب بزنیم و مبنای این انتخاب نیز، آزمودن آنها با شواهد یا تحقیقات تجربی است (موقعیت اثبات‌گرایی یا رفتارگرایی).

همچنین می‌توانیم این بحث را پیش بکشیم که هیچ راهی برای انتخاب یک نظریه وجود ندارد و تمام نظریه‌ها از این جهت که ساخته‌هایی اجتماعی هستند، با یکدیگر برابرند (موقعیت نسبی‌گرایی).

پاریس و رینولدز (1983)، نظریه انتخاب را به شکلی مطرح می‌کنند که این نظریه در کار تحلیل «ایدئولوژی‌های عقلانی» است. این اصطلاح، دربردارنده این مفهوم است که نظریه‌ها، چارچوب‌هایی از ارزش‌ها و اعتقادات هستند که ادعا دارند محصول یک تحقیق عقلانی می‌باشند. به عقیده آنها، ملاک‌هایی که می‌توانیم با آنها یک نظریه را ارزیابی کنیم، عبارتند از:

* انسجام
* همسازی
* ضرورت

گرین وی و دیگران (214: 1992) فهرستی مشابه از آن‌چه را که باید بررسی گردد مطرح می‌کنند:

* انسجام
* پیوستگی
* فراگیری
* مداقه

از یک مدل، می‌توانیم این پرسش‌ها را بپرسیم:

* آیا معنایی خاص را مطرح می‌کند؟
* آیا دارای انسجام است؟
* آیا با شواهد در دسترس، همخوانی دارد؟
* تا چه اندازه از قابلیت تشریح برخوردار است؟
* آیا ما را متقاعد می‌کند؟
* آیا بر میزان فهم ما می‌افزاید؟
* آیا چیزی متفاوت از آن‌چه دیگر نظریه‌های موجود می‌گویند، به دست می‌دهد؟

**انگاره‌های گم شده و پیدا شده: تغییر در نقاط تأکید و چارچوب‌های تحلیل سیاست‌ها**

نقطه تأکید «جهت‌گیری سیاستگذاری» طی سال‌ها، چنان تغییر کرده که امروز، همانند اغلب حوزه‌های تحقیق و آموزش دانشگاهی، موضوع این علم، بیش از گذشته از نظر روش‌شناسی و فلسفی، متنوع و گوناگون گردیده است. از این رهگذر، سه جنبه کلیدی از این رویکرد در حال تغییر درخصوص نظریه و عمل در حوزه تحلیل سیاست‌ها، قابل بیان است: «1- رهایی از شیفتگی نسبت به رویکرد اثبات‌گرایی و رفتارگرایی 2- شیفتگی نسبت به اندیشه‌ها و فنون مربوط به بازار و مدیریت 3- توسعه مدل‌های جدید فرآیند سیاستگذاری.»

**رها شدن از شیفتگی نسبت به اثبات‌گرایی**

یادداشت‌های زمینه‌ای

میراث روشنگری

میراث روشنگری مفهومی است که از زمان نیوتن و بیکن و عصر روشنگری فرانسوی، رایج بوده و حکایت از آن دارد که چیزی به نام «حقیقت» می‌تواند به صورت تجربه درآید. در این طرز تفکر شناخت جهان به صورتی عینی و تغییر آن، امکان‌پذیر بود.

**اثبات‌گرایی**

این جنبش با اگوست کنت، فیلسوف فرانسوی (1857-1798) آغاز گردید و پیش از آن در اندیشه‌های بیکن که اعتقاد داشت علم را می‌توان در امور انسانی به کار گرفت، به چشم می‌خورد. ]امر[ واقعی، آن چیزی بود که می‌توانست موضوع تحقیق تجربی قرار گیرد. اثبات‌گرایی از تأثیری شگرف در توسعه علوم اجتماعی در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی برخوردار بود.

**اثبات‌گرایی منطقی**

در دهه 1920، گروهی از فلاسفه در وین، نظریه، اثبات‌گرایی منطقی را مطرح نمودند. به باور آنها، اعتقادات باید بر پایه چیزی بنا شود که بتوان آن را با روش تجربی به وجود آورد.

اندیشه‌های کارل پوپر درخصوص آگاهی علمی و «جامعه باز» پایه‌گذار این اندیشه شد که سیاستگذاری در بهترین شرایط می‌تواند به «مهندسی اجتماعی تدریجی» نزدیک شود. پوپر بر این باور بود که اساساً علم با ظرفیتی که برای آزمون نظریه‌ها داراست، بیش از آن که به دنبال اثبات این نظریه‌ها باشد، در پی ابطال‌پذیر بودن آنهاست.

**رویکرد «کوهن» برای فهم تغییر نظری**

در جریان آموزش افرادی غیردانشمند در تحقیقات علمی نظری و عملی، رابطه میان نظریه یا آرمان تحقیق و کارکرد آن، نظر کوهن را به خود جلب نمود. کتاب او، با عنوان «ساختار انقلاب‌های علمی» (1962) دارای تأثیری شگرف بر این مساله بود که مردم چگونه درباره نظریه‌ها و تغییرات نظری در تمامی موضوعات دانشگاهی سخن می‌گویند. سخن اصلی او این بود که تمامی نظریه‌ها، «انگاره» هستند. جهت‌گیری مطالعه آگاهی از طریق نگریستن به این مطلب که چگونه چارچوب‌های اندیشیدن و تحقیق بر یک حوزه غالب می‌آیند و «علم معمولی» را به وجود می‌آورند، امکان‌پذیر می‌شود. علم معمولی، فکر و نحوه نگریستن ما به مسائل را ساختاربندی می‌کند تا آن زمان که یک بحران، ما را به سوی ترک چارچوب و حرکت به سوی انگاره‌ای دیگر رهنمون شود.

بنابراین از طریق تحلیل موارد زیر می‌توان به رشد آگاهی پی برد:

**انگاره علم معمولی انقلاب انگاره**

**انگاره‌های تحقیق**

اگون جی، گوبا، انگاره گفتمان، 1990

اگون از چهار «انگاره» اصلی در کار تحقیق اجتماعی بحث می‌کند:

* اثبات‌گرایی
* مابعد اثبات‌گرایی
* نظریه انتقادی
* ساختگرایی

او به مقایسه این موارد از چند زاویه می‌پردازد:

الف) هستی‌شناسی آنها (آن‌چه به مثابه سرشت «واقعیت» در نظر گرفته می‌شود).

ب) معرفت‌شناسی آنها (رابطه میان آگاهی و آگاه چیست).

ج) روش‌شناسی آنها (چگونه باید به آگاهی دست یافت).

**اثبات‌گرایی**

1. واقعیت وجود دارد و از طریق قوانین علت و معلولی که آن را می‌شناسیم عمل می‌کند.
2. تحقیق باید عاری از ارزش باشد.
3. فرضیه‌ها باید از نظر تجربی به آزمون درآیند.

**مابعد اثبات‌گرایی**

1. واقعیت وجود دارد، اما به تمام و کمال قابل فهم و تشریح نیست. حجم زیادی از علت‌ها و معلول‌ها وجود دارد.
2. عینیت، پدیده‌ای مطلوب است، اما نیاز به مجموعه‌ای انتقادی دارد.
3. در این جا نوعی انتقاد از تجربه‌گرایی و تأکید بر رویکردها، نظریه و اکتشاف کیفی وجود دارد.

**نظریه انتقادی**

1. واقعیت وجود دارد، اما به تمام و کمال قابل فهم و تشریح نیست. حجم زیادی از علت‌ها و معلول‌ها وجود دارد.
2. ارزش‌ها، واسطه تحقیق هستند.
3. پیشنهاد حذف آگاهی غلط و آسان‌سازی و مشارکت در تغییر شکل.

**ساختگرایی**

1. واقعیت به مثابه ساخت‌های ذهنی موجودند و مربوط به همان کسانی هستند که بدان باور دارند.
2. آگاهی و دارنده آن به مثابه بخشی از یک وجود ذهنی محسوب می‌شوند. یافته‌ها، محصول تعاملند.
3. شناسایی، مقایسه و توصیف ساخت‌های گوناگون موجود (هرمنوتیکی و دیالکتیکی).

**شور و اشتیاق برای بازار و مدیریت**

از دهه 1960 به این سو، تحلیل سیاست‌ها و مدیریت، ارتباط نزدیک بسیاری به یکدیگر پیدا کرده‌اند. در واقع از سال‌های این دوره، یعنی دوره کندی – جانسون بود که تأثیر فزاینده فنون مدیریت در حکومت ظاهر گردید. طی سال‌های دهه 1960، نقطه تأکید تحلیل سیاست‌ها (با دلمشغولی عقلانی‌تر کردن دولت) و مطالعه فرآیند سیاستگذاری (با این دغدغه که سیاستگذاری عقلانی چیست و چه می‌تواند باشد)، مسأله تصمیم‌گیری بود. به بیان دیگر، چگونه تصمیمات گرفته می‌شوند (بوسیله یک نخبه، با روش کثرت‌گرایی، عقلانی یا افزایشی) و چگونه تصمیم‌گیری به کمک استفاده از فنون جدید، توسعه و بهبود می‌یابد.

در دهه 1960، نقطه اصلی تأکید، بدون شک بر مساله قدرت قرار گرفته بود. این مساله باعث می‌شد تا از یک سو، مطالعه چگونگی گرفتن یک تصمیم بررسی شود و از سوی دیگر، تأکید یاد شده به مثابه چارچوبی تلقی می‌شد که برگرفته از اعتقاد به افزایش توان و ظرفیت دولت برای انجام دادن کارها و حل مسائل بود.

با این همه در دهه 1970، همگام با ظهور پدیده‌ای با عنوان دولت دارای «اضافه بار» و شکست در اجرای سیاست‌ها، نقطه تأکید تحلیل‌ها، تغییر نمود.

با این همه، در دهه 1980، تغییری بنیادین در این رویکردها، تأثیری شکل‌دهنده بر سیاستگذاری عمومی در حوزه نظری و عملی داشت این تأثیر به دو شکل ظاهر شد: نخست در شکل اقتصاد مبتنی بر انتخاب عمومی که اعتقاد داشت سیاستگذاری عمومی با دخالت دولت یا دستگاه دیوانی، به جای آن‌که مسائل را حل کند، آنها را بدتر می‌کند. سیاستگذاران با دخالت در بازار یا دادن قدرت بیش از اندازه به دیوان‌سالاران، فقط کارها را خراب‌تر می‌کنند. این بحث ضد دولتی، معروف‌ترین قهرمانان خود را در دولت ریگان و تاچر می‌یافت. اگرچه در میان دولت‌هایی گوناگون با زمینه‌هایی ایدئولوژیکی نیز مورد قبول قرار می‌گرفت (ن.ک مارتین، 1993).

این تغییر در جهت‌گیری اقتصادی در زمینه انقلاب‌های به اصطلاح «عرضه‌ای» و «پولی» است که در آن دولت با حداقل ]دخالت در اقتصاد[ بهترین دولت بود و این عقیده که بازار در تصمیم‌گیری، به مراتب کارآمدتر از دیوان‌سالاران و سیاستمداران بود. ظهور نظریه انتخاب عمومی به منزله توجیه و نه توضیح دولت ابتر و گسترش بازار چنان بود که در دهه‌های 1980 و 1990 به ندای نظریه سیاستگذاری عمومی شیفته استفاده از مدل‌ها و فنون توسعه‌یافته در بخش خصوصی برای تحلیل و اصلاح بخش عمومی شوند. بنابراین، در کنار رشد رویکردهای بازار – محور نسبت به نقش دولت در زمینه جامعه و اقتصاد، تغییر دیگری به سوی نگاه به اداره امور عمومی به منزله مدیریت عمومی صورت گرفت.

**مراحل و چرخه‌ها: طراحی نقشه فرآیند سیاستگذاری**

به‌رغم وجود نوعی مشکل فزاینده در مورد چارچوب غالب در تحلیل سیاست‌ها، تصمیم‌گیری عقلانی، چرخه سیاستگذاری یا رویکرد مرحله‌ای، همچنان به مثابه پایه‌ای برای تحلیل فرآیند سیاستگذاری و تحلیل برای فرآیند سیاستگذاری محسوب می‌شود. در دهه‌های 1970 و 1980، مراحلی گوناگو برای طراحی یک نقشه از فرآیند سیاستگذاری طی شد که در شکل 9-1 به قالب‌بندی‌های آن می‌توان اشاره نمود.

در اواخر دهه 1970، مفهوم چرخه سیاستگذاری در مجموعه‌ای از نوشته‌هایی که می وایلداوسکی، جمع‌آوری کرده بود بازبینی شد (1978)، این کتاب یک منبع اصلی برای آنانی محسوب می‌شود که خواهان بررسی عمیق‌تر این مفهوم هستند. در زیر، به برخی از چرخه‌هایی که به کار شکل دادن به تحلیل فرآیند سیاستگذاری می‌آیند، اشاره می‌کنیم.

**مراحل تعریف شده سیاست تصمیم**

* اج.ای.سیمون، رفتار اداری، 1947
* هوش
* طراحی
* انتخاب

اچ.دی.لاسول، فرآیند تصمیم، 1956

* هوش
* جلو رفتن
* تجویز
* تقاضا
* کاربست
* پایان
* ارزیابی

آر.مک، برنامه ریزی و نااطمینانی، 1971

* تصمیم گرفتن برای تصمیم‌گیری
* قالب‌بندی جایگزین‌ها و ملاک‌ها
* تصمیم مناسب
* انجام
* تصحیح و اتمام

آر.رز، مقایسه سیاستگذاری عمومی، 1973.

* تشخیص عموم در نیاز به وجود یک سیاست.
* چگونه مسائل در تقویم مباحث عمومی جای می‌گیرد
* تقاضاها چگونه عرضه می‌شود
* شکل دولتی که درگیر سیاستگذاری است
* منابع و محدودیت‌ها
* تصمیمات سیاستگذاری
* چه چیزی در انتخاب‌های دولت تعیین‌کننده است
* انتخاب در بافت خود
* اجرا
* خروجی‌ها
* ارزیابی سیاست
* بازخورد

دبلیو. جیکینز، تحلیل سیاست‌ها: دیدگاهی سیاسی و سازمانی، 1978

* آشنایی
* اطلاعات
* ملاحظه
* تصمیم
* اجرا
* ارزیابی
* پایان

بی.دبلیو.هاگ وود و ال.ای.گان، تحلیل سیاست‌ها برای دنیای واقعی، 1984

* تصمیم گرفتن برای تصمیم‌گیری (جست وجوی موضوع یا وضع کردن تقویم)
* تصمیم گرفتن برای چگونه تصمیم گرفتن (پالایش موضوع)
* توصیف موضوع
* پیش‌بینی
* تعیین اهداف و ترجیحات
* تحلیل گزینه‌ها
* اجراء، نمایش و کنترل سیاست
* ارزیابی و بازبینی
* نگهداری، ]تغییر[ جایگزینی و پایان

مدل «مرحله‌ای» یا «رویکرد متنی» (ناکامورا، 1987)، مدلی گریخته از بند انتقادگران نیست (استون 1989، ناکامورا 1987، لیندبلوم و وودهاوس 1993، ساباتر و جنکینز – اسمیت 1993). انتقادگرانی که عقیده دارند این مدل، دیدگاهی مصنوعی از سیاستگذاری را مطرح می‌کند. انتقادگران بر این باورند که دنیای واقعی بسیار پیچیده بوده و از گام‌ها، مراحل و چرخه‌های روشن و شفاف درست نشده است. اندیشه تقسیم سیاستگذاری بدین شکل، موجب اعراق فراوان درباره سرشت عقلانی سیاستگذاری می‌شود و تصویری نادرست از فرآیندی را به دست می‌دهد که مانند یک تسمه نقاله که باید در یک انتهای آن تقویم سیاستگذاری شکل گیرد و در انتهای دیگر اجرا و ارزیابی تحقق یابد. عمل نمی‌کند.

از پنج نوع انتقاد عمده در خصوص رویکرد اکتشافی در انگاره کتاب یاد کرده‌اند:

* این رویکرد هیچ نوع تعریف سببی از حرکت سیاست‌ها از یک مرحله به مرحله دیگر بدست نمی‌دهد.
* قابل آزمون بر پایه تجربی نیست.
* این مدل، سیاستگذاری را اساساً به صورت فرآیند «بالا – پایین» در نظر می آورد و بازیگرانی «خیابانی» و دیگر بازیگران را به حساب نمی‌آورد.
* مفهوم چرخه سیاست، دنیای واقعی سیاستگذاری را که درگیر سطوح مختلف دولت و چرخه‌های تعامل‌کنده است، به فراموشی می‌سپارد.
* این مدل برای یک نگاه یکسان از تحلیل فرآیند سیاستگذاری و تحلیل (آگاهی، اطلاعات و تحقیق) که در فرآیند سیاستگذاری به کار می‌رود، فراهم نشده است. تحلیل سیاست‌ها فقط در مرحله «ارزیابی» شکل نمی‌گیرد.

**مقدمه**

تحلیل میانی (واژه «مزو» برگرفته از واژه یونانی «مزوس» به معنای وسط یا میانه)، یک تحلیل میان‌برد یا پل‌گونه است که تأکید آن بر برقراری ارتباط میان توصیف مسأله، تنظیم تقویم سیاستگذاری، فرآیند تصمیم‌گیری و فرآیند اجرای سیاست‌هاست. رویکرد سیاستگذاری، یک تحقیق مساله – محور است.

**تحلیل توصیف مساله و تنظیم تقویم سیاستگذاری**

منشاء یک سیاست در زمینه شناخت یک مساله است. این‌که چه چیزی یک مساله محسوب می‌شود و چگونه یک مسأله تعریف می‌گردد، بستگی به شیوه‌ای دارد که سیاستگذاران به کمک آن به یک موضوع یا یک رخداد رجوع می‌کنند. جیمزای.جونز این مساله را به زیبایی در عرصه مسایل اجتماعی بیان کرده است: «هرکس که برای نخستین بار به شناسایی یک مساله اجتماعی می‌پردازد، پایه‌گذار اولین واژگانی است که این مساله بعدها در آن واژگان مورد بحث قرار می‌گیرد. (جونز 1971، ص 561).

برای مثال، زنجیره زیر را در نظر بگیرید:

موضوع مساله سیاست

(مردمی که در خیابان می‌خوابند) (بی‌خانمانی) (خانه‌های بیشتر)

همه ما در مورد موضوع توافق داریم، اما در مورد این که مساله واقعاً چیست و در نتیجه چه سیاستی باید دنبال شود، توافقی نداریم. اگر با دیدن مردمی که در خیابان می‌خوابند، مساله را به پدیده ولگردی ترجمه کنیم، آن‌گاه پاسخ آن سیاستی در قالب تقویت و اعمال قانون ظاهر خواهد شد. تحلیلگران اولیه مسایل اجتماعی، به سادگی بر این باور بودند که «حقایق، خود از خود سخن می‌گویند»: آشکار بودن یک مساله، به اقدام برای «حل» آن منجر می‌شود. با این حال، حقایق چیزهایی هستند که هرگز درباره خود سخن نمی‌گویند، بلکه نیازمند یک مفسر هستند. بعلاوه، حتی وقتی یک موقعیت تشخیص داده شد ]که نوعی مساله است[ الزاماً به یک مساله عمومی تبدیل نمی‌شود؛ چنان‌که اصلاح ‌طلبان قرن نوزدهم آموختند، یک مساله زمانی که بر گروه‌های دیگر تاثیر گذارد و آنها را تهدید نماید، در چارچوبی سیاسی قرار می‌گیرد.

مسایل، دربند اداراکات هستند و ادراکات نیز دربند ساخت‌ها و ویژگی اصلی مسایل سیاستگذاری در مقایسه با دیگر انواع مسایل مانند ریاضیات یا فیزیک، آنست که این مسایل دارای سرشتی کژ – تعریف هستند.

تعریف یک مساله، بخشی از آن مساله است.

مشاهده و توصیف، اشکالی از مشارکت ]در مساله[ هستند.

تحلیل، مشاهده ساده یک مساله نیست، بلکه مشارکت در یک مساله است.

مشکلی که در مورد مسایل «سیاستگذاری» وجود دارد، ترکیبی از ]دو عامل[ پیچیدگی و کژ- تعریفی است. به گفته سیمون درخصوص مسایل کژ – تعریف شده (ن.ک 4-7-3)، این مسایل نیازمند حل‌کنندگانی هستند که در تعریف مسایل مشارکت جویند. اگرچه مسایل، کژ – ساختار هستند، اما دولت به شدت ساختارمند است. این حقیقت بدان معناست که تمامی مسایل دارای زمینه‌ای سازمانی یا دولتی هستند که تأثیری عمده بر شیوه‌ای دارند که به کمک آن، مسایل ساختارمند می‌شوند.

موضوعات عمومی در حای که کژ – ساختارند، فاقد حد و مرزی روشن هستند، یعنی نمی‌دانیم یک مساله از کجا آغاز می‌شود و مساله‌ای دیگر در کجا پایان می‌یابد. آنها با یکدیگر همپوشانی پیدا کرده، با یکدیگر تلاقی می‌کنند و به یکدیگر ضربه وارد می‌نمایند.

**رویکردهای مسایل اجتماعی**

**رویکرد اثباتی**

نگرانی از مسایل اجتماعی را که در قرن نوزدهم توسعه یافت، می‌توان نشانه آغاز تحلیل نوین سیاست‌ها در نظر آورد. ]در آن سالیان[ جریان روشنفکری به قالب‌بندی مجدد شرایط انسانی منتهی شده بود و مسایلی که انسان را در محاصره خود قرار داده بود، دیگر مسایلی گریز ناپذیر و گزیر ناپذیر تلقی نمی‌شد. عقیده بر این بود که به ‌کارگیری هوش و آگاهی به حل مسایل و پیشرفت انسانیت منتهی می‌شود. فعالیت‌های اصلاح‌طلبان اجتماعی و توسعه تحلیل‌های تجربی از مسایل اجتماعی، مانند فقر، کار کودکان، بهداشت، زندان و مانند آن، بنیان‌های اثباتی تحقیق سیاستگذاری اجتماعی را شکل می‌داد. اصلاح‌گران اجتماعی دوره سلطنت ملکه ویکتوریا، عمیقاً به این اندیشه پای‌بند بودند که تولید آگاهی، موتور پیشرفت است. حقایق، نیروهای سیاسی قدرتمند بودند.

حقایق ممکن است جانشینی برای اندیشه و عمل به شمار بردند. حقایق به جای آن‌که مقدمه‌ای برای سیاست‌ها باشند (چنان که اثبات‌گرایان از آن دفاع کردند)، اغلب دنباله‌روی سیاست‌ها بوده و سیاست‌ها نیز در بسیاری اوقات، رابطه کمی با داده‌های در دسترس داشتند.

**مطالعه مسایل اجتماعی: رویکردهای جامعه‌شناختی**

**جامعه‌شناسی مسایل اجتماعی**

نسخه مقابل این مفهوم که از مسایل به مثابه «حقایق عینی»، یاد می‌کرد، رویکرد کارکردگرا بود که مسایل را از اساس، نوعی عدم کارکرد در جریان کارکرد روان یک جامعه به مثابه یک «سیستم» می‌دانست. از این نگاه، مسایل با توجه به ریشه‌هایشان در شرایط اجتماعی، «قابل تحلیل» بودند. سیاستگذاران با شناسایی شرایطی که منجر به عدم کارکرد می‌شد، قادر بودند با «مسایل» آشکار یا پنهان، ارتباط برقرار کنند.

**تعامل‌گرایی نمادین**

این مکتبی بود که در فاصله دو جنگ، در شیکاگو ظاهر گردید و از عمل‌گرایی جان دیویی، ویلیام جیمز و جی.اچ.مید تغذیه می‌شد. بلوکر (6-2: 1969) عقیده دارد که این رویکرد از سه فرضیه محورین تشکیل شده است:

کنش انسان‌ها بر پایه معانی است که اشیاء برای آنها دارند.

معانی، نتیجه تعامل اجتماعی هستند.

معانی از خلال یک فرایند تفسیری تغییر کرده و به کار برده می‌شوند.

**رویکرد تاریخ طبیعی در مورد مسایل اجتماعی**

ریچارد سی.فولر و ریچارد آر.مایرز، «تاریخ طبیعی یک مسأله اجتماعی»، 1941

نویسندگان یادشده، این دیدگاه را پذیرفته بودند که یک مسأله اجتماعی، نوعی انحراف از یک هنجار اجتماعی مورد قبول عامه است و دارای دو بعد عینی و ذهنی است. بعد عینی، قابل مشاهده است، اما این حقیقت که بعد یاد شده امکان وجود دارد، الزاماً به معنای وجود آن نیست و بدین ترتیب، عوامل ذهنی وارد بازی می‌شوند.

یک مساله از خلال سه مرحله، جدا از یکدیگر عبور می‌کند:

* آگاهی
* تعیین سیاست
* اصلاح

**جی.اچ.اس.بوسارد و مراحل چرخه حیات مسایل**

1. تشخیص مساله
2. بحث درباره جدی بودن آن
3. تلاش برای اصلاح
4. پیشنهادهایی مبنی بر این که مطالعه‌ای دقیق‌تر مورد نیاز است.
5. در این‌جا برخی تغییرات در افراد، از میان افراد علاقه‌مند ایجاد می‌شود.
6. تأکید بر عوامل گسترده بنیادین
7. ارتباط با موردهای فردی
8. تغییری مجدد در افراد
9. برنامه تهیه شده به شیوه استقراء
10. پالایش فنون مطالعه و عمل
11. پالایش مفاهیم
12. تغییری مجدد در افراد
13. ن.ک بوسارد(1941)

**آنتون ای.واس «ایدز، بلایی در امریکا: نگاهی اجتماعی، 1986»**

از مدل فولر و مایر برای کشف نحوه ساخت شرایط پزشکی / اجتماعی در دوره حاضر استفاده کرد.

رویکرد پدیدار شناسی که از مکتب تعامل‌گرای نمادین منشعب شده بود.

تاثیری مهم بر شکل‌گیری چارچوب «چرخه حیات» و بعد از آن، بر نظریه‌ها و مدل‌های بسیار دیگری داشت.

**دهه 1970: بلومر، اسپکتور و کیت سوس**

در دهه 1970، هربرت بلومر، مدل ساختگرای مسایل اجتماعی را توسعه بیشتری بخشید.

به عقیده او، یک مساله کشف نمی‌شود، بلکه از خلال چرخه‌ای از توصیف، حرکت می‌کند.

1. ظهور یک مساله اجتماعی
2. مشروعیت مساله
3. بسیج برای عمل
4. شکل‌گیری یک طرح رسمی
5. اجرای طرح رسمی

**مسایل و جنبش‌های اجتماعی: فمنیسم و سیاستگذاری عمومی**

**الن بنپارت و امیلی استاپر، «زن، قدرت و سیاست»، چاپ دوم، 1988**

در این مجموعه از مقالات، نویسندگان مختلف به بحث درباره رابطه میان جنبش زنان و تقویم سیاستگذاری در ایالات متحده، دیگر کشورهای صنعتی و کشورهای در حال توسعه می‌پردازند. این بحث‌ها شامل رابطه زنان با سیاستگذاری عمومی، زنان و تولید، تولید مثل و زنان و سیاستگذاری عمومی از نگاهی مقایسه‌ای هستند.

در همین‌باره چارچوبی برای تحلیل سیاست‌ها که به کار فهم جایگاه سیاست‌های زنان (به ویژه در ایالات متحده) می‌آید، طرح شده و متغیرهایی که بر تقویم سیاستگذاری تاثیر گذارده‌اند، به شکل زیر تنظیم شده است:

* زیست محیطی
* سیستمی
* سیاسی
* ویژگی‌های سیاست‌ها

**جویس جلب و ماریون لیف پالی، «زنان و گروه‌های ذی‌نفع سیاست»، 1979**

نویسندگان این کتاب به تحلیل آن‌چه که به موفقیت موضوعات سیاستگذاری زنان می‌انجامد، می‌پردازند. آنها در این زمینه از شش عامل یاد می‌کنند که براساس آن، موضوعات ]یاد شده[:

باید به شکلی گسترده مورد حمایت باشند.

باید به اندازه کافی محدود باشند تا حمایت‌ها را از کف ندهند و مزاحم ارزش‌های حمایت‌کنندگان نشود.

باید دارای یک شبکه سیاستگذاری مناسب باشند (ن.ک 2-10-2) تا اطلاعات و راه دستیابی به تصمیم‌گیران را به دست بدهند.

باید توان تبدیل شدن به مصالحه در طی فرآیند را داشته باشند.

باید به شکلی افزایشی موفقیت را توصیف نمایند.

باید موضوعی باشند که تمرکز آن، نه بر روی تغییر نقش‌ها، بلکه بر روی عدالت باشد.

**ام.اسکتور و جی.آی.کیت سوس، ساخت مسایل اجتماعی، 1977**

**مرحله اول:** گروه یا گروه‌هایی تلاش می‌کنند تا وجود برخی شرایط را اعلام کرده و آن را شرایطی تهاجمی معرفی کنند.

**مرحله دوم:** تشخیص ]و دیدگاه[ برخی سازمان‌ها، موسسات و نهادها درباره مشروعیت این گروه یا گروه‌هاست.

**مرحله سوم:** ظهور مجدد ادعاها و تقاضاهای یک یا چند گروه اصلی یا کسانی است که نارضایتی خویش را از روش‌های موجود اعلام می‌کنند و هدف آنها، برقراری ارتباط با شرایط مربوط است.

**مرحله چهارم:** رد شدن ]یک مورد[ از سوی گروه‌های شاکی و پاسخ نهاد و یا عدم کفایت پاسخ به ادعاها و تقاضاها و گسترش فعالیت‌ها با هدف ایجاد موسساتی جایگزین، موازی یا متفاوت در حکم پاسخی به رویه‌های مستقر، از دیگر موارد موجود در این مرحله است.

**3-2-2: رسانه‌ها و ساخت مسایل**

رسانه‌ها و ساخت مسایل، نقش رسانه‌ها در فرآیند تقویم‌سازی سیاستگذاری، همان‌گونه که هنشل می‌گوید (1990 صص 32-203)، عاملی مهم در ساخت مسایل تلقی می‌شود.

بنابراین، رسانه‌ها در حالی که در کار «تولید» اخبار هستند، درگیر تولید مسایل نیز می‌شوند.

یکی از نوشته‌های بسیار انتقادی در مورد نقش رسانه‌ها در «ساخت» رخدادها و بحران‌ها، در کارهای موری ‌ادلمن ظاهر گردیده است (ن.ک 2-9-2). از نگاه او، رسانه‌ها به جای آن‌که به روشن کردن مسایل اجتماعی بپردازند، آنها را تیره و تار می‌کنند.

**افکار عمومی و سیاستگذاری عمومی**

**متون کلیدی**

رابطه میان افکار عمومی و سیاستگذاری عمومی، حوزه‌ای جذاب است که منابع قابل توجهی نیز دارد. نقطه شروع در این مبحث با نوشته‌های لیپمن شکل می‌گیرد. لاسول برخلاف بسیاری از تحلیل سیاست‌هایی که ما بعد لاسولی خوانده می‌شود، عقیده داشت که افکار عمومی، بخشی محورین از مطالعات سیاستگذاری محسوب می‌شود.

**1-3-2. افکار عمومی و تقویم‌های سیاستگذاری عمومی**

افکار عمومی، مفهومی بود که با توسعه نهادهای سیاسی و اشکال مختلف گسترش آن، تحول یافت. در قرن بیستم، ویژگی اصلی تغییر شکل مفهومی افکار عمومی، نوعی تمایل به اندازه‌گیری آن و حساب باز کردن بر تغییرات و تأثیرات آن بود. گان عقیده دارد که در چنین تحلیلی از رابطه میان افکار عمومی و سیاستگذاری، فرد باید از سوابق تاریخی این مفهوم آگاه باشد.

**تنظیم تقویم سیاستگذاری و رسانه‌ها**

رابرت ان.مایر «دیروز گذشت، این امروز است»، 1991

رابرت مایر در یک مطالعه موردی درخصوص سیاست‌های مربوط به مصرف‌کنندگان، به بررسی نقش موضوعات در تنظیم تقویم سیاستگذاری در قالب دو مدل می‌پردازد: مدل یک ‌سویه (رسانه‌ها بر تقویم سیاستگذاری مصرف‌کنندگان مربوط به دولت آمریکا تأثیر می‌گذارند) و مدل چند سویه (تقویم سیاستگذاری دولت بر پوشش رسانه‌ای و افکار عمومی تاثیر می‌گذارد).

راجرز و دیرینگ بر این باورند که ما باید میان سه نوع تقویم، تمایز قایل شویم: تقویم رسانه، عموم و سیاست.

**چرخه‌های توجه به موضوع**

در زمینه این مفهوم که رسانه‌ها در تنظیم تقویم‌های موضوعی، دارای نقش هستند، اندیشه دیگری نیز در میان هست و آن این‌که، چرخه‌ای وجود دارد که موضوعات یاد شده در درون آن حرکت می‌کنند.

**چرخه توجه به موضوع: مورد محیط زیست**

**مدل داونز (1972)**

مرحله 1: متخصصان و سیاستگذاران مرحله پیش از مساله.

مرحله 2: کشف هشدار دهنده و هواداری با حرارت.

مرحله 3: تعیین هزینه‌ها و منفعت‌ها به دست سیاستگذاران و آگاهی عموم از این که هزینه پیشرفت چه اندازه خواهد بود.

مرحله 4: کاهش تمایل مردم به موضوع یا موضوعات.

مرحله 5: مرحله سکون یا مرحله پس از مساله.

**کاربرد مدل داونز**

به عقیده تیموتی اریوردن، تقویم بر اثر چهار عامل کلیدی به حرکت درمی‌آید:

* رخدادها
* شخصیت‌ها
* گروه‌های فشار
* شکست نهادین

**ویلیام سلبری، تقویم زیست محیطی، 1976**

سلبری بر این باور است که کلید فهم شکل‌گیری تقویم، رابطه میان موضوعات و نهادهاست. یک موضوع، فقط زمانی اهمیت پیدا می‌کند که یک نهاد در درون نظام سیاسی، با آن ارتباط یابد.

نتیجه‌ اینکه:

حوزه‌های سیاستگذاری دیگری غیر از محیط زیست با الگوی «چرخه‌ای»، آن‌گونه که دانز بیان کرده بود، تطابق دارد.

نقطه اوج ]فراز[ در توجه به موضوعات

توالی سازمانی

نقطه‌های اوج فعالیت سازمانی با نقطه‌های اوج در «چرخه توجه به موضوع» همزمان می‌شوند.

میان افکار عمومی و تغییر سازمانی، نوعی ارتباط وجود دارد.

پیترز و هاگ‌وود، نوعی سطح تحلیل پیوند دهنده میان شکل‌گیری موضوعات و توجه عمومی و پاسخ دولت را در قالب تغییر سازمانی مطرح ساخته‌اند.

با توجه به طرح یک موضوع، باید از سه عامل حمایت‌کننده اصلی یاد کرد: دیوان‌سالاری دولتی، رسانه‌ها و اجتماع سیاستگذار.

**دستکاری سیاسی و ارایه سیاست**

**جیمز.ام.پری، سیاست جدید، 1968**

کتاب «پری» جزء اولین مطالعاتی بود که به این نکته اشاره می‌کرد که فناوری، در حال تغییر دادن راهی است که از آن طریق، سیاستمداران و سیاستگذاران در بازی سیاسی آمریکا، نقش‌آفرینی می‌کنند.

اشگنی چنین عقیده دارد که در آمریکا، قدرت واقعی برای ساخت تقویم سیاستگذاری، به سوی دستان مردان ستاد و مشاوران سیاسی که از آخرین فنون بازاریابی تجاری استفاده می‌کنند، تغییر جهت می‌دهد.

**موضوعات قدیمی و جدید در تصویرسازی**

چنان‌که برندان بروس، یکی از مشاوران برجسته در زمینه تبیغات و ارتباطات به درستی اشاره کرده است، در روشی که سیاستمداران و دیگران تلاش کرده‌اند تا از نمادها و تصویرها برای تأثیرگذاری بر احساسات عمومی استفاده کنند، چیز تازه‌ای وجود ندارد. توسعه هنر و فن تصویرسازی، به دوره‌های گذشته و آغاز نهادهای سیاسی بازمی‌گردد.

**آیا در مورد قدرت بازاریابی، اغراق شده است؟**

بروس (1992) در این مورد پاسخ مثبت می‌دهد. او عقیده دارد تبلیغات، فقط زمانی موثر است که مردم، کالاها و منافع آنها را به یاد بیاورند.

فرانکلین به عقیده او، شهروندان در حال تبدیل شدن به تماشاچیانی صرف در یک نظام سیاسی هستند که بیش از پیش رسانه سالار است.

**نظریه‌های کنترل تقویم سیاستگذاری**

**شات اشنایدر: تعیین چیستی سیاست**

از نظر وی قدرت اصلی دولت، قدرت مدیریت یک منازعه پیش از شروع آن است و چشم‌انداز و گستره یک بحران را بازیگران فرادست در بازی سیاسی، محدود و چارچوب‌بندی می‌کنند.

**کاب و الدر: گسترش منازعه**

نقطه توجه کاب و الدر، تحلیل مشارکت محدود و اهمیت دادن به این مساله بود که چگونه فرآیند تنظیم سیاستگذاری، یک سطح تحلیل ارتباط ‌دهنده میان نظام اجتماعی به صورتی کلی و تصمیم‌گیری را فراهم می‌آورد. اما باید دید در مدل آنها، یک موضوع چگونه به وجود می‌آید؟

* جعل کردن به دست یکی از طرف‌های ستیزنده که معتقد است:
* جعل کردن یک موضوع برای دستیابی به منافع شخصی یا گروهی
* حوادث پیش‌بینی نشده
* عمل افراد ماهر

«طرح‌های ماشه‌ای» داخلی و خارجی نیز وجود دارند که در مورد ظهور یک موضوع بحث می‌کنند:

* ماشه‌های داخلی
* بلایای طبیعی
* حوادث پیش‌بینی نشده بشری
* تغییرات فناوری
* عدم تعادل یا انحراف در توزیع منابع
* تغییرات اکولوژیکی ]بوم‌شناسی[
* ماشه‌های خارجی
* وقوع جنگ
* اختراعات مربوط به فناوری تسلیحاتی
* منازعه بین‌المللی
* الگوهای تعهد جهانی

کاب و الدر بر این باورند که استفاده موثر از نمادها در گسترش یک موضوع، می‌تواند به پنج عامل مرتبط باشد:

* سابقه تاریخی
* کارآمدی یا میزان اعتبار
* اشباع نماد
* تقویت نماد
* فوریت و ضرورت یک نماد

**گونه‌‌شناسی موضوعات سیاستگذاری**

ویلسن (1973) از ملاک هزینه‌ها و منفعت‌ها استفاده می‌کند که ممکن است متمرکز یا متفرق باشند. موضوعی که ممکن است منافعی بسیار متمرکز برای یک بخش کوچک از جامعه داشته باشد، اما هزینه‌های آن بسیار پراکنده و متفرق است، بسیار متفاوت از چیزی است که آن را «بیشترین سعادت برای بیشترین افراد» می‌نامند.

برای لوی (1964)، نوعی طبقه‌بندی موثر را که بر پایه سرشت توزیعی و تنظیمی موضوعات استوار است بیان می‌نماید (ن.ک ریپلای و فرانکین، 1980، 1983). لوی پیشنهاد می‌کند که موضوعات را می‌توان به صورت توزیعی، تنظیمی و باز توزیعی طبقه‌بندی نمود:

**موضوعات سیاست توزیعی:** توزیع منابع جدید

**موضوعات سیاست بازتوزیعی:** تغییر توزیع منافع موجود

**موضوعات سیاست تنظیمی:** تنظیم و کنترل فعالیت‌ها

هاگ وود نیز چارچوبی را عرضه می‌کند که به مسدله هزینه‌ها و منفعت‌ها نظر دارد.

**کثرت‌گرایی، تصمیم نگرفتن و بعد سوم قدرت**

رویکرد کثرت‌گرایی در سیاستگذاری عمومی، در پی بیان آنست که بیان کند سیاستگذاری عمومی در نهایت نتیجه رقابتی آزاد میان اندیشه‌ها و منافع است.

**رویکرد سیستمی در مورد «تصمیم نگرفتن»**

با استفاده از مدل ایستن درخصوص فرآیند سیاستگذاری، می‌توان گفت که برای حفظ و نگهداری «سیستم»، تصفیه یا بیرون ریختن ورودی‌هایی که فاقد کارایی هستند یا سیستم را به «اضافه بار» مواجه می‌کنند، ساز و کارهایی وجود دارد. در واقع، ایستن (1965) از این تنظیم‌کننده‌ها با عنوان‌ «دریان» یاد می‌کند که این دربان‌ها در کار جدا کردن و بیرون ریختن تقاضاهای بیش از حد یا غیرقابل قبول از سیستم هستند.

**تصمیم نگرفتن در رویکردهای مارکسیستی و نو کثرت‌گرایی**

«نیکلاس لامن» از یک نگاه متفاوت نوکثرت‌گرایی عقیده دارد: «اگر ما سیستم‌ها را به پدیده‌هایی بسته و خود – مراقب تعریف کنیم، آن‌گاه مفهوم چنین انحرافی را می‌توان در حکم فرآیندی تلقی کرد که در آن، تغییر به جای آن‌که نتیجه ورودی‌ها یا تأثیرات محیطی باشد، محصول یک منطق درونی است»

قدرت در سه بعد

چارچوب لوکس

تفاوت‌های موجود میان دیدگاه‌های «کثرت‌گرا»، «عدم تصمیم‌گیری» و دیدگاه لوکس در خصوص این‌که چگونه توزیع قدرت، شکل‌‌دهنده موضوعات و تقویم‌های سیاستگذاری عمومی است، به صورت زیر خلاصه می‌شود (بر اساس نوشته لوکس 1974 ص 25).

مدل کثرت‌گرا (تک بعدی)

روش: رفتاری

تأکید بر تحلیل:

الف. رفتار

ب. تصمیم‌گیری

ج. موضوعات کلیدی

د. منازعه‌ای که قابل مشاهده است.

هـ. منافع و ترجیحاتی ذهنی که در یک مشارکت سیاسی باز قابل مشاهده است.

مدل نبود تصمیم‌گیری (دو بعدی)

روش: رفتاری انتقادی

تأکید بر تحلیل:

الف. تصمیم‌گیری و عدم تصمیم‌گیری

ب. موضوعات و موضوعات بالقوه

ج. منازعات آشکار و پنهان قابل مشاهده

د. منافع ذهنی که به واسطه ترجیحات و نارضایتی‌ها از سیاست‌ها، آشکار می‌شوند.

لوکس (سه بعدی)

روش: ضدرفتاری افراطی

تمرکز بر تحلیل:

الف. کنترل تصمیمات و تقویم، اما نه از طریق تصمیمات

ب. موضوعات و موضوعات بالقوه

ج. منازعه مشهود و پنهان

د. منافع واقعی ذهنی.

جی.گاونتا قدرت و بی‌قدرتی، آرامش و شورش در دره آپالاچی، 1980

گاونتا، طبقه‌بندی دیگری را از سه بعد قدرت به عمل آورده است. (تصویر 13-2)

**رویکردهای نو مارکسیستی و انتقادی**

**نظریه‌های عمیق**

نظریه‌های عمیق، همنوا با بچراک، باراتز و لوکس، این مساله را مطرح می‌کنند که اعمال قدرت در توصیف مسایل و تنظیم تقویم‌های سیاستگذاری، چیزی است که در سطحی عمیق‌تر از آن‌چه ممکن است به صورت سطحی یا قطعی دیده شود، صورت می‌گیرد.

**منابع رویکردهای عمیق**

استیلاء ]هژمونی[: گرامشی و قدرت نامرئی

به گفته گرامشی، قدرت طبقه حاکم، زیرکانه‌تر از سلطه فیزیکی یک طبقه به طبقه دیگر بود. طبقه حاکم دارای نوعی «استیلا» یا هژمونی بر فرآیندهای فکری حکومت‌شوندگان بود.

**استیوارت کلگ و دیوید دانکرلی، سازمان، طبقه و کنترل»، 1980**

سازمان ها جعبه‌هایی سیاه نیستند که صرفا ورودی‌ها را از بیرون دریافت کنند، بلکه ابزارهای کنترل اجتماعی، اقتصادی و سیاسی محسوب می‌شوند. سازمان‌ها، به جای آن‌که فرآیند تقاضاها را باز تولید نمایند، به بازتولید سلطه طبقاتی می‌پردازند.

**مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی**

احتمالا یورگن هابرماس مهم‌ترین نظریه ‌پرداز انتقادی در زمینه سیاستگذاری عمومی است. از منظر کارهای هابرماس، فرآیندی که به کمک آن، مسایل تعریف شده و تقویم سیاستگذاری عمومی تنظیم می‌شوند، باید دریافتی عمیق‌تر از کنترل و دستکاری‌هایی که در جامعه سرمایه‌داری به نفع حفظ مشروعیت دولت عمل می‌کنند، فهمیده شود. راه چاره از نظر او، توسعه «موقعیت‌های گفت‌وگوی آرمانی» است.

**فراسوی ساختارگرایی فرانسوی: فوکو، دانایی و قدرت**

رابطه میان دانایی و قدرت، موضوع محورین یکی از بانفوذترین اندیشه‌گران عصر جدید، یعنی میشل فوکو است. نوشته‌های او، دانشجویان رشته علوم سیاسی را به سمت تحلیل شبکه‌های «فیزیک ذره‌ای قدرت» که نه در مراکز قدرت، بلکه در دانایی ]آگاهی[ وجود دارد، هدایت می‌کند. او نشان می‌دهد که چگونه نهادهای انضباطی برای فهم رابطه قدرت در جامعه مدرن، نقشی محورین را بازی می‌کنند.

**سطوح تحلیل پیوندی**

از نگاه بن سان، سیاستگذاری را می‌توان پدیده‌ای که در بافت بخش‌های سیاستگذار اتفاق می‌افتد، تلقی کرد و از «خوشه» یا مجموعه‌ای از سازمان‌ها که از طریق روابط منابع – وابستگی به یکدیگر مرتبط هستند، تشکیل یافته است.

**چرخشی جدلی**

نقطه تأکید رویکرد «جدلی»، مطالعه این پرسش است که چگونه زبان، راهی را که ما به کمک آن جهان را برای خود معنا می‌کنیم، شکل می‌بخشد.

**اعتماد و متخصصان**

آنتونی گیدنز، پیامدهای مدرنیته، 1990

اعتماد کردن به دانایی متخصصان از نظر «گیدنز»، نوعی «دادو ستد» با مدرنیته و نشانه‌ای از روشی است که ضمن آن – در فرهنگ‌های مدرن – اعتماد در نظام‌های تجریدی از جای خود خارج شده است.

**اتاق‌های اندیشه**

دهه‌های 1970 و 1980، دوره‌های پرثمر برای کارهای مربوط به اتاق‌های اندیشه بود و یکی از دلایل آن، این بود که در شرایط اقتصادی و اجتماعی حاکم در آن دوره، سیاستگذاران و دیگران، نیازمند اندیشه‌ها و سیاست‌های جدید بودند.

**اندیشه‌ها چگونه تأثیر می‌گذارند؟ چهار رویکرد**

**رویکرد هال**

در مدل هال، اندیشه‌ها مهم هستند. برای آن‌که یک اندیشه به مثابه یک سیاست مورد قبول قرار گیرد، باید به خوبی با شرایط اقتصادی موجود همخوانی داشته باشد و باید چنین به نظر رسد که به سود منافع سیاسی حاکم است و از نظر واژگان دیوانی و اداری نیز باید پدیده‌ای امکان‌پذیر باشد.

**رویکرد کوتز و کولاندر: سه مدل از چگونگی گسترش اندیشه‌ها**

کوتز و کولاندر، «رواج اندیشه‌های اقتصادی» سه مدل را دلیل در رواج این اندیشه‌ها ارایه می‌کنند

1. مدل بیماری واگیردار
2. مدل مکان بازاری
3. مدل نظریه اطلاعات

**رویکردهای «شبکه» و «اجتماع» درخصوص سیاست اندیشه‌ها**

هاس بر این باورست که «اجتماعات معرفی» از حرفه‌ای‌هایی تشکیل شده است که دارای «تعهدی مشترک نسبت به یک مدل تصادفی مشترک و مجموعه‌ای مشترک از ارزش‌های سیاسی» هستند. میزان موفقیت این اجتماعات در قبولاندن اندیشه‌هایشان به دو عامل بستگی دارد:

1. ادعای درستی ]مدل[ باید بیش از ادعاهای دیگر برای تصمیم‌گیران سیاسی حاکم متقاعدکننده باشد. 2- اتحادی موفق باید با ائتلاف سیاسی حاکم بوجد آید.

**حرفه‌گرایی به مثابه یک «زبان»**

لافین و یانگ عقیده دارند که «حرفه‌ای‌گرایی»، نوعی «ویژگی» فردی نیست، بلکه زبانی است که ضمن آن، افراد از ادعاهایی خاص پشتیبانی می‌کنند.

**استعاره به مثابه تحلیل**

اغلب اوقات، استعاره جانشین مفهوم‌سازی مناسب از یک پدیده می‌گردد. مسایل اغلب بدون آن‌که به اندازه کافی، مفهوم‌سازی شده یا در مورد آنها اندیشیده شده باشد، در تقویم تصمیم‌گیری ظاهر می‌گردند.

**زبان و قدرت**

**جورج ارول و سیاست زبان**

او در کتاب «1984»، دنیایی را به تصویر می‌کشد که در آن، صاحبان قدرت یا همان «برادر بزرگ»، به این ضرورت پی می‌برند که باید ساختار زبان را تغییر داد و «گفتاری جدید» به وجود آورد که هدف آن نه تنها ایجاد واسطه‌ای برای بیان دیدگاه کلان و عادات ذهنی ... بلکه ناممکن ساختن دیگر اشکال اندیشیدن ]درخصوص موضوعی با کلام خاص[ است.

**ادلمن: واژه‌هایی که موفق می‌شوند و سیاست‌هایی که شکست می‌خورند**

کار اصلی تحلیل سیاست‌ها از نظر ادلمن، تخریب مباحثات سیاستگذاری و شفاف‌سازی افسانه‌ها و نمادهایی است که سیاستگذاران به نفع خویش به کار می‌گیرند.

**شبکه‌ها، جریان‌ها، ائتلاف‌های حامی و تعادل مقطعی**

**شبکه‌ها و اجتماعات**

به باور ریچاردسن، دو بعد اصلی شیوه سیاستگذاری عبارتست از:

* شیوه پیش‌بینی (تمایل به پیش‌بینی مسایل) یا شیوه واکنشی (تمایل به واکنش نشان دادن در مقابل رخدادها و شرایطی که پدید می‌آیند).
* شیوه اجماع‌جویانه (تمایل به تصمیم‌گیری از خلال ایجاد توافق میان جناح‌های دارای منفعت) یا شیوه‌ای که قصد دارد تصمیمات را بر جامعه تحمیل نماید.

**شبکه‌های سیاستگذاری**

رادردز چنین عقیده دارد که باید ساختارهای وابستگی درون شبکه‌های سیاستگذاری را مورد تحقیق قرار دهیم و تفاوت و تنوع اصلی شبکه‌ها در سطح مرکزی و محلی، شامل شبکه‌های حرفه‌ای، دولت محلی و تولیدکننده و نحوه تعامل آنها با دولت مرکزی را شناسایی نمایید.

**شبکه‌ها و اجتماعات**

اجتماعات سیاستگذار در جایی رشد می‌کنند که دولت برای اجرای سیاست‌ها، نیازمند یاری گروه‌های دارای منابع زیاد است. شبکه‌های موضوعی در عرصه‌های کم ‌اهمیت‌تر یا در جایی که مخالفت سیاسی در سطحی بالاتر وجود دارد، رشد می‌کنند.

**مایکل ام.اتکینسون و ویلیام دی.کلمن. «شبکه‌های سیاستگذار، اجتماعات سیاستگذار و مساله حکومت کردن»، 1992**

نویسندگان این کتاب، به بازبینی و ارزیابی نوشته‌های مربوط به «شبکه» می‌پردازند. آنها بر این باورند که رویکرد شبکه‌ای تلاشی مهم برای فهم فرآیند سیاستگذاری به شیوه‌ای است که ما را تا ورای مدل‌های دیوانی – سیاسی پیش می‌برد.

**جریان سیاستگذاری**

به بیان کینگدان، فرآیند تنظیم تقویم سیاستگذاری را می‌توان متشکل از سه جریان متمایز و جدا از یکدیگر تصور نمود: مسایل، سیاست‌ها (خط مشی) و سیاست! جریان سیاسی تقویم دولتی را تنظیم می‌کند، در حالی‌که جریان سیاستگذاری، شکل‌دهنده راه‌های جایگزین است.

**جریان مساله**

جریان مساله، از مسایلی تشکیل‌ شده است که سیاستگذاران دولتی، توجه خود را بر روی آنها متمرکز می‌سازد و این در مقابل مسایلی است که آنها را به دست فراموشی می‌سپارند. به عقیده کینگدان، سه نوع سازوکار وجود دارد که مسایل را در معرض توجه سیاستگذاران قرار می‌دهد:

* شاخص‌ها
* رخدادها
* بازخورد

**جریان سیاستگذاری**

کینگدان، جریان سیاستگذاری را در قالب اصطلاح «سوپ ابتدایی» بررسی می‌کند و بشدت بر نظریه‌های داوکینز و دیگر نویسندگان متاخر درخصوص تکامل تأکید می‌نماید. از این منظر، اندیشه‌ها از این سو به آن سو در حرکتند، با یکدیگر مقابله می‌کنند و با هم ترکیب می‌شوند.

**جریان سیاسی**

جریان سیاسی به شکلی کاملاً جدا از دیگر جریان‌ها عمل می‌کند و ممکن است به کار تعیین موقعیت موضوعات موجود در تقویم سیاستگذاری بیاید. این جریان از چند عامل تشکیل شده است:

* حالت ملی
* نیروهای سیاسی سازمان ‌یافته
* دولت
* اجماع‌سازی

**چارچوب ائتلاف حامی**

سایاتیر عقیده دارد که ما نیازمند طراحی نظریه‌ای فراگیرتر و آزمودنی‌تر از فرآیند سیاستگذاری هستم. نظریه‌ای که بتواند تغییر سیاست‌ها را پیش‌بینی نماید.

ساباتیر پیشنهاد می‌کند که به جای رویکرد سنتی مثلث آهنین در علوم سیاسی و چرخه سیاستگذاری مورد علاقه تحلیلگران سیاست‌ها، باید فرآیند سیاستگذاری را در قالب زیرسیستم‌های سیاستگذاری (تصویر 18-2) مفهوم‌سازی نماییم.

سطح سیاستگذاری در حال گسترش به سوی بازیگرانی است که از نظرگاه رسمی، نه در کار سیاستگذاری موجود، بلکه در کار اجرای سیاست‌ها می‌باشند.

زیرسیستم سیاستگذاری، از شماری «ائتلاف‌های حامی» تشکیل شده است که از نظر اعتقادات و منابع با یکدیگر متفاوتند. اعتقادات ائتلاف‌های حامی را آن‌گونه که در تصویر 20-2 آمده، می‌توان در قالب نوعی سلسله مراتب مورد توجه قرار داد.

**مدل قابل آزمون**

در نوشته ساباتیر و جنکینز – اسمیت (1993)، شماری از فرضیه‌ها در قالب مطالعاتی کیفی و کمی مورد آزمون قرار گرفته‌اند. مجموعه اصلی این فرضیه‌ها، شامل دو عرصه می‌شود: رفتار بازیگران در زیرسیستم و آموزش سیاست محور.

**مدل تعادل مقطعی**

از حوزه زیست‌شناسی، بوم گارتنر و جونز این مساله را مورد توجه قرار داده‌اند که تغییر در تقویم سیاستگذاری، به بهترین شکلی در قالب اصطلاح «تعادل مقطعی» فهمیده می‌شود. از این نگاه، فرآیند سیاستگذاری را می‌توان این‌گونه تصور کرد که دارای دوره‌هایی طولانی از ثبات است که در میان آن، دوره‌هایی از بی‌ثباتی و تغییرات عمده در سیاستگذاری به وجود می‌آید؛ اما از دنیای رایانه‌ها و با توجه به بنظریه «سایمون»، آنها پیشنهاد می‌کنند که انسان‌ها دارای توان محدودی برای پردازش اطلاعات هستند.

**تحلیل حد و مرزها**

در اقتصاد کلان، مرز (یا حد) امکان تولید، مفهومی است که برای طراحی ترکیب کالاها و خدمات تولید شده با منابعی محدود، به کار می‌رود.

اقتصادهای بازار آزاد، در سطح پایین‌تری از کالاهای عمومی و سطحی بالاتر از کالاهای خصوصی عمل می‌کنند و در بخش اعظم قرن بیستم، این کالاهای عمومی بیشتر در قالب هزینه‌های دفاعی بوده است.

اگر دولتی دچار کمبود پول شود، می‌تواند اسکناس بیشتری منتشر کند که در این صورت بخش عرضه معادله، نظم انتخاب عمومی را دچار مشکل می‌سازد و در طرف تقاضا نیز، مسأله بدتر خواهد شد.

**سیاستگذاری به مثابه پدیده‌ای ثانویه**

یکی از مکاتب اندیشه‌ای بر آنست که سیاستگذاری، پدیده‌ای ثانویه است، یعنی بیش از آن که فرآیند سیاسی، آن را تعیین کند، به کمک شرایط بنیادین به وجود می‌آید.

هافربرت، استعاره «قیف» را در مورد فرآیند سیاستگذاری به کار می‌گیرد: در بخش بزرگتر قیف، عوامل تعیین‌کننده کلیدی وجود دارند و در ته قیف، موسسات و نخبگان، کار تصفیه و واسطه‌گری این نیروها را با هدف شکل دادن به خروجی سیاستگذاری برعهده دارند.

**رای‌دهندگان، احزاب و سیاستگذاری**

منافع شخصی مبتنی بر ارزیابی فعالیت‌های اقتصادی (در گذشته، حال و آینده) است و نه منافع شخصی مبتنی بر پول جیبی! با توجه به تحقیقات مربوط به ارتباط میان شرایط اقتصادی و رأی‌دهندگی، روشن است که فهم چگونگی کارکرد اقتصاد، تأثیری عمده بر چارچوب‌های بافتی که در درون آن، ترجیح موضوعات با انتخاب‌کنندگان است، برجای می‌گذارد.

دان‌لوی از چهار استراتژی اصلی که احزاب سیاسی حاکم برای شکل دادن به ترجیحات به کار می‌برند، یاد می‌کند:

* مهندسی اجتماعی طرفداران
* تنظیم نسبیت‌های اجتماعی
* مدیریت بافت
* دستکاری نهادین

احزاب غیرحاکم نیز به پیشنهاد او با چهار انتخاب مواجه هستند:

* شکل دادن به ترجیحات رأی‌دهندگان
* سرمایه‌گذاری بر روی تنش‌های اجتماعی
* دستکاری مشترک نهادین
* تنظیم تقویم سیاستگذاری

**نهادگرایی جامعه‌شناختی**

مارچ و اولسن بر این اعتقادند که نهادها، به وجود آورنده مولفه‌های مهمی هستند که قالب‌بندی مسایل و تصمیمات در درون آن صورت می‌پذیرد.

**نهادگرایی، انتخاب عقلانی و سیاستگذاری عمومی**

«موقعیت‌های تصمیم» از سه جنبه تشکیل شده‌اند:

* جنبش‌های نهادین
* رخدادهای مربوط به موضوعات موردنظر
* اجتماعی که در ]تولید[ نتایج، سهمی دارد.

**نهادگرایی سیاسی**

موضوع استقلال و خودمختاری نهادها و موسسات از فشارها و تقاضاهای خارجی ]بیرونی[، موضوع اصلی نهادگرایی سیاسی است.

مطالعه یادشده، عرصه‌کننده مدلی است که در آن، نتایج سیاست‌ها را محدودیت‌های نهادی و اسنادات تصمیم‌گیری نظام‌های سیاسی تعیین می‌کنند.

با این حال، این مطالعات موردی نشان می‌دهند که تأثیر نهادها در واقع، بسیار پیچیده‌تر از چیزی است که این مدل پیشنهاد می‌کند.

**جهانی شدن و جهان‌گرایی**

**جهانی شدن زندگی اجتماعی**

جهان تبدیل به یک نظام اجتماعی بزرگ شده است و این مساله، محصول رشد وابستگی‌های متقابلی است که امروزه بر همگان تأثیر گذارده است ... اصطلاح عمومی که برای اشاره به وابستگی‌های متقابل فزاینده در جامعه جهانی به کارگرفته می‌شود، «جهانی شدن» است. به بیان دیگر، زندگی ما به شکلی فزاینده، تحت تاثیر فعالیت‌ها و حوادثی است که در جایی دورتر از بافتی اجتماعی که فعالیت‌های روزمره ما در آن اتفاق می‌افتد، رخ می‌دهند.

گیدنز از سه عامل اصلی در جهان‌گرایی یاد می‌کند:

* همکاری‌های میان‌ دولتی
* همگرایی اقتصادی رو به رشد
* جهانی شدن ارتباط رسانه‌ها

او همچنین سه نظریه را برای تشریح این فرآیند بیان می‌نماید:

* امپریالیسم و امپریالیسم نو
* وابستگی
* نظام جهانی

**ویژگی‌های سیاست جهانی**

مک گراو (مک‌گراو و لویس 1992) عقیده دارد که سیاست جهانی دارای پنج ویژگی متمایز است:

پیچیدگی و تنوع

الگوی تعامل شدید

نفوذ پذیری ملت – کشور

تغییر سریع و آبشاری

شکنندگی نظم و حکومت کردن

سیاست جهانی، ضعیف‌تر و شکننده‌تر از سیاست‌های ملی است. از نظر گاه ملی، این مساله بدان معناست که تقویم سیاستگذاری، ممکن است چهره‌ای «جهانی‌تر» داشته باشد، اما شیوه‌های اجرایی «محلی‌تر» باشند. جرج مدلسکی (1974)، این روابط جدید را در قالب مدل لایه‌های کیک بیان می‌کند و از سه لایه جهانی، ملی و محلی یاد می‌نماید.

**سیلویا وودبای و مارتا ال.کوتام؛ در حال تغییر: سیاست جهانی از 1945، 1991**

نویسندگان بر این باورند که دوره پس از جنگ را می‌توان تحت سه نوع چارچوب تقویمی مورد توجه قرار داد:

* جهانی
* شرق – غرب
* شمال – جنوب

**جهانی شدن و تصمیم‌گیری ملی**

بحث‌های جهانی شدن در بالاترین حد خود، ما را به این باور فرا می‌خواند که عمر ملت – کشور در حکم بافتی که تقویم‌های سیاستگذاری در درون آن، قالب‌بندی می‌شوند، به پایان رسیده است.

بنابراین، در این جا شاهد وجود نوعی تنش هستیم. این تنش میان لبریز شدن مسایل در سطح جهانی، یعنی جایی که موضوعات و شیوه تعریف آنها با دیگر موضوعات مرتبط شده و در پی تراوش و رخنه به دیگر موضوعات است و واقعیت حفظ حاکمیت ملی، وجود دارد.